

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، زمستان ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۸، ص ۱۲۷ - ۱۷۸

مکتب تاریخنگاری مدینه^(۱)

عبدالعزیز الدوری

ترجمه محجوب الزویری*

در میان مکاتب تاریخ‌نگاری، مکتب مدینه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این مکتب اولین مطالعات تاریخی در دوره اسلامی صورت گرفته و تأکید اساسی بر «مغازی» یا «دوران رسالت» بوده است. نگارنده بر این تلاش است تا اهمیت این مکتب، مورخان بارز آن (عروه، زهری)، موضوع مورد توجه آن‌ها و تأثیر آن را در مسیر تاریخ‌نگاری اسلامی مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، مدینه، مغازی، عروه، زهری

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام - دانشگاه تهران.

مطالعات و تحقیقات در تاریخ و دیگر علوم، با تلاش مشترک طالبان علم در حلقه‌های درس آغاز شد. هر حلقه درس تحت نظارت یک استاد بود و دانشجویان برجسته، پس از طی مراحل تحصیلی خود به تشکیل حلقه درس جدیدی اقدام می‌نمودند. حضور در حلقه‌های درس نیز برای همگان آزاد بود؛ بدین سان، سلسله راویان ادامه می‌یافت. کم‌کم، در نتیجه مداومت شرایط و مساعدت مرور زمان، مکاتبی در تاریخ و حدیث و فقه شکل گرفت که اولین آن‌ها در مطالعات تاریخی، «مکتب مدینه» یا «مکتب مغازی»^(۲) است؛ مکتبی که پیدایش و جهت‌گیری خود را مرهون تلاش‌های دو تن از محدثان فقیه، یعنی «عروه بن زبیر» و شاگرد برجسته‌اش «زهري» می‌باشد.



عروه از اشراف و بزرگان قریش می‌باشد. پدرش «زبیر بن عوام»، مادرش «اسماء بنت ابوبکر»، و خاله‌اش «عایشه»، مادر بزرگش «خدیجه بنت خویلد»، برادرش «عبدالله بن زبیر» و همسرش «ام یحیی» - کوچک‌ترین فرزند حکم - بودند. وی همواره به حسب و نسب خویش مباهات می‌نموده^(۳) و این امر در رشد و شخصیت و حتی بر روایاتش نیز تاثیر نهاده است. در سال ولادت عروه اختلاف وجود دارد؛ گفته می‌شود که وی در سال ۲۲ هـ یا سال ۲۶ یا ۲۹ هـ تولد یافته است.^(۴) در روایتی سال تولدش ۲۳ هـ / ۶۴۳ م ذکر شده که از بقیه دقیق‌تر به نظر می‌رسد، زیرا این تاریخ را روایتی دیگر (که عروه را در زمان جنگ جمل (۳۶ هـ) سیزده سال می‌داند) تایید می‌کند. این روایت هم چنین با آنچه که او خود نقل کرده (که در روز جنگ جمل وی را به سبب کم سال بودن بازگردانده‌اند) تقویت می‌شود.^(۵) در مورد سال وفات عروه نیز چندین روایت داریم: «طبری» سال ۹۴ هـ را ذکر می‌کند. «ابن سعد» و پیروانش نیز همین را گفته‌اند^(۶)، در حالی که «ابن قتیبه» بین سال ۹۳ و ۹۴ هـ را ذکر کرده و «ابن خلکان» نیز بر این قول است. علاوه بر این‌ها، روایات دیگری نیز هست^(۷)، ولی قدیم‌ترین و موثق‌ترین آن‌ها، وفات او را به سال ۹۴ هـ / ۷۱۲ م می‌داند.

عروۀ در مدینه رشد کرد و در همان جا به تحصیل پرداخت. سپس مدّت هفت سال در مصر اقامت‌گزید و در همان جا ازدواج کرد^(۸) و چند سفر به دمشق رفت. آرمان‌های عروۀ با آرمان‌های پدر و دو برادرش (عبدالله و مصعب) تفاوت داشت. وی از تمایلات خود به روشنی سخن گفته است: «آرزویم زهد در دنیا و رستگاری آخرت است و می‌خواهم از کسانی باشم که دانش از ایشان روایت می‌شود».^(۹)

همین امر نیز در حیاتش تبلور یافت. «ابن هشام» دربارهٔ او گفته است: «دائماً روزه داشت مگر عید فطر و عید قربان، و هنگامی که درگذشت روزه دار بود».^(۱۰) عشق او به دانش نیز از روایتی که فرزندش هشام دربارهٔ او نقل کرده متجلی است، وی می‌گوید: «پدرم روز حژه کتب فقهی خود را سوزاند و پس از آن می‌گفت: اگر کتاب‌هایم را می‌داشتم، برایم محبوبتر از آن بود که خانواده و اموالم را می‌داشتم».^(۱۱)

عروۀ در هیچ یک از رخداد‌های سیاسی‌ای که در زمان او به وقوع پیوست مشارکت نکرد. «عجلی» دربارهٔ وی می‌گوید: «او مردی ثقة و صالح بود که وارد فتنه‌ها نشد».^(۱۲) وی با سیاست‌امویان مخالف بود از این رو، گوشه‌گیری از «اهل ستم»^(۱۳) را پیشه نموده بود.

عروۀ عرصهٔ حیات را به تحصیل و تدریس گذراند؛ پیوسته به دنبال گردآوری حدیث و اندوختن دانش بود. او از بزرگان مدینه (چه مرد و چه زن) و از کسانی چون عایشه و عمر و اسامه بن زید و عبدالله بن عمرو بن العاص و ابوهریره و عبدالله بن عباس روایت کرده است.^(۱۴) وی یکی از هفت فقیه بزرگ مدینه و از اعلام محدّثین آن جا به شمار می‌آید؛ چنان که «عمر بن عبدالعزیز» دربارهٔ وی می‌گوید: «هیچ کس از عروۀ بن زبیر داناتر نیست». زهری می‌گوید: «عروۀ دریایی صاف است که با یک مشت خاک نمی‌توان آن را مکدر کرد».^(۱۵)

در این مقال، ما عروۀ را به عنوان یک مورّخ در نظر داریم، لذا از نقش او در فقه و حدیث چشم می‌پوشیم.

البته پیش از پرداختن به تحقیقات تاریخی وی، لازم است بگوییم که عروۀ با امویان ارتباط داشته است. وی عبدالملک مروان را در نوجوانی می‌شناخت و در مسجد با او ملاقات

می‌کرد و حتی پس از کشته شدن برادرش عبدالله، در دمشق مهمان عبدالملک شد و در مهمانی ولید نیز شرکت جست. از اخباری که در دست داریم برمی‌آید که وی، با این که با دربار اموی روابطی احتیاط‌آمیز داشته، اما به سبب دانش فراوانش مورد احترام شامیان بوده است. اما آنچه بیش از هر چیز در این جا اهمیت دارد پرسش‌هایی است که دربار اموی از وقایع مربوط به دوران رسالت از وی کرده و او نیز از طریق نامه به آن‌ها پاسخ گفته است. خوشبختانه برخی از این نامه‌ها از طریق طبری به دست ما رسیده که از قدیم‌ترین و موثق‌ترین بخش‌های تاریخی که ما در اختیار داریم^(۱۶) به شمار می‌رود!

در سطور آینده می‌کوشیم با اشاره به آثار تاریخی عروءه، با آثار او آشنایی بیشتری حاصل کنیم:

۱- بعثت پیامبر(ص) در چهل سالگی:^(۱۷)

● مقدمات نبوت: «نخستین نشانه نبوت پیامبر(ص) رؤیای صادقه بود... خداوند تعالی خلوت‌گزینی را محبوب او فرموده بود و هیچ چیز از این که در تنهایی با خود خلوت کند، برایش عزیزتر نبود».^(۱۸)

● نزول وحی بر پیامبر(ص) در حالی که در غار حرا به عبادت مشغول بود؛ نزول آیات نخستین [سوره علق] «اقرا باسم ربک...»؛ هراسی که بر اثر وحی در دل پیامبر(ص) افتاد؛ بیان نگرانی با خدیجه؛ رفتن آن حضرت به همراه خدیجه به نزد «ورقه بن نوفل» و پیش‌بینی ورقه که آن حضرت در آینده مقامی بس والا خواهد یافت^(۱۹).

عروءه در نامه‌ای بیان می‌کند که پیامبر(ص) چگونه دریافت که برای مأموریتی عظیم آماده می‌شود. عروءه خبر دو فرشته‌ای را نقل می‌کند که در منطقه «بطحاء» مکه نزد پیامبر(ص) آمده و شکم و قلبش را شکافتند و جایگاه وسوسه شیطان و لخته خون را خارج ساخته (کنایه از برداشتن کینه) و در میان دو شانه‌اش مهر نبوت^(۲۰) زدند.

۲- هجرت به حبشه:

● این رخداد در نامه‌ای از عروءه به عبدالملک بن مروان آمده است. او در این نامه آغاز

دعوت پیامبر(ص) و موضع قریش را در آن زمان بیان کرده و می‌گوید: «در ابتدای دعوت از او دوری نگزیدند و حتی تا حدودی به سخنانش توجه کردند تا این که علناً طاغوت‌هایشان را به بدی یاد کرد...». در این هنگام بر او سخت گرفتند و مردم - جز اندکی - از اطرافش پراکنده شدند و «این وضع تا زمانی که خداوند تقدیر فرموده بود ادامه یافت». او سپس ذکر می‌کند که گروهی از قریش از طائف به مکه آمدند. آن‌ها کار پیامبر(ص) را زشت شمرده، قومش را علیه او برانگیختند و بر مسلمانان سخت گرفتند. سپس علیه او توطئه چیدند تا پیروانش را گمراه کنند: «حیله‌ای بسیار تکان دهنده بود که برخی فریب آن را خوردند. و خداوند کسانی را که می‌خواست نجات بخشید». سرانجام چون پیامبر(ص) اوضاع اصحابش را ناگوار دید دستور داد که به حبشه هجرت کنند.

عروۀ علّت انتخاب حبشه را این‌گونه توضیح می‌دهد: آن‌جا فرمانروایی نیکوکار داشت که به کسی در سرزمینش ستم نمی‌شد. علاوه بر این، حبشه یکی از مناطق داد و ستد قریش بود و بسیاری از قریشیان به آن‌جا کوچیده بودند، «بدین ترتیب چند سال گذشت».^(۲۱) عروۀ ذکر می‌کند که «عبدالله بن جحش» در حبشه مسیحی شد.^(۲۲)

۳- افزایش مقاومت قریش در برابر دعوت اسلام:

● عروۀ آزارهایی که پیامبر(ص) از قریش تحمل می‌کرد را ذکر می‌کند: این که در خانه‌اش زباله و بر سر [مبارکش] خاک می‌ریختند.^(۲۳) او اسامی استهزاء کنندگان قریش را نیز ذکر می‌کند.^(۲۴)

قریش در «حجّه» گرد آمدند و دربارهٔ پیامبر(ص) به مذاکره پرداختند «که او آرزوهای ما را نادیده و پوچ گرفته و نیاکانمان را ناسزا گفته و بر آیین ما خرده گرفته و جمع ما را پراکنده کرده و معبودهایمان را بد گفته است!» روز دوم، پیامبر(ص) بر آنان گذشت. گروهی با هم بر او یورش بُردند و مردی از آن‌ها انتهای ردایش را گرفت. ابوبکر در مقابلشان برخاست و گفت: وای بر شما! آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگارم الله است؟ از این رو از این کار منصرف شدند».^(۲۵)

خروج ابوبکر از مکه، پس از این که دید مشرکین علیه پیامبر(ص) همدست شده‌اند، و بازگشتنش به مکه در امان «ابن الرّغنه»^(۲۶).

۴- هجرت:

● عروۀ پیام خود را با یک مقدّمه درباره موقعیتی که منجر به هجرت گردید آغاز می‌کند. او به رجوع اغلب کسانی که به حبشه مهاجرت کرده بودند نیز اشاره می‌نماید و این که «اسلام آوردگان رو به ازدیاد نهادند، مردم بسیاری در مدینه به اسلام گرویدند، اسلام علنی شد و مردم به پیامبر(ص) روی آوردند». این جا بود که قریش نگران شدند و برای ایجاد فتنه در میان مسلمین به توطئه چینی پرداختند. اما عاقبت به ستوه آمدند و آخرین توطئه خود را به کار بردند.

عروۀ تماس گرفتن اهل مدینه با پیامبر(ص) را ذکر کرده و می‌گوید: «سپس هفتاد تن از سران کسانی که [در مدینه] اسلام آورده بودند، نزد پیامبر(ص) آمدند و در ایام حج، با آن حضرت در «عقبه» بیعت کردند و پیمان همبستگی بستند که ما از تو بیم و تو از مایی». قریش نیز بر مسلمانان سخت گرفتند و پیامبر(ص) سرانجام دستور هجرت به مدینه را داد. خداوند - عزوجل - نیز درباره قریش آیه «و قاتلوهم حتی لا تکن فتنه و یكون الدین کلّه لله»^(۲۷) را نازل فرمود.^(۲۸)

این قسمت، خبر فتنه نخست است و حکایت هجرت به حبشه را تکمیل می‌کند. اما نمی‌دانیم که آیا این خبر - چنان که «هوروفتس» می‌پندارد: - بخشی از نامه عروۀ به عبدالملک مروان بوده یا این که خود روایتی مستقل است؛ زیرا احتمال می‌رود که عروۀ محتوای آن نامه را بیان کرده و با این تتمه، آن را تکمیل کرده باشد.^(۲۹)

۵- حدیث هجرت پیامبر(ص) به مدینه:

● عروۀ این ماجرا را با اشاره به هجرت مسلمانان به مدینه و ماندن پیامبر(ص) در مکه (و این که حضرتش در انتظار فرصتی مناسب بوده) آغاز می‌کند. عروۀ تدابیری را که برای هجرت انجام گرفت، اختفای سه روزه پیامبر(ص) و ابوبکر در غار و ماجراهای مربوط به این

موضوع و بقیه مسیر تا مدینه را به تفصیل شرح می‌دهد.^(۳۰)

این خبر، با اسناد دو خبر پیشین ذکر می‌شود و در آن نیز به آیه «و قاتلوهم حتی لا تکن فتنه» اشاره شده است؛ این‌ها ما را به این اعتقاد می‌خواند که این خبر نیز در تکمیل دو روایت قبلی است.^(۳۱)

عروه در روایتی دیگر، وصول پیامبر(ص) به «قبا» را در مسیر مدینه ذکر می‌کند و این‌که چگونه مسلمانان هر روز در انتظار قوم پیامبر(ص) بوده‌اند.^(۳۲)

عروه ابتلاء برخی از اصحاب پیامبر(ص) به بیماری تب (پس از وصول به مدینه) را ذکر کرده^(۳۳) و روایتی از موضع «عبدالله بن اَبی» نسبت به پیامبر(ص) نقل می‌کند که در آن، رفتار خشک و ناراحت‌وی نسبت به پیامبر(ص) آشکار است.^(۳۴)

۶- خبر سرّیه عبدالله بن جحش:

● در این روایت، جزئیات اعزام افراد به سرّیه، سفارش‌های پیامبر(ص) به عبدالله، هجوم به کاروان قریش، تصاحب شتران، کشته شدن دو قریشی، آشفستگی و اختلاف نظر پیرامون جنگ در ماه حرام تا زمان نزول آیه «یسألونک عن الشهر الحرام...»^(۳۵)، و سپس پذیرش شتران [به عنوان غنیمت جنگی] توسط پیامبر(ص) ذکر شده است.^(۳۶)

۷- غزوه بدر:

● روایت عروه در این مورد، در نامه‌ای می‌آید که برای عبدالملک مروان فرستاده و با این عبارت آغاز شده است: «اما بعد، برایم نامه‌ای درباره خروج ابوسفیان نوشته‌ای...». این روایت طولانی [متشکل از روایات پیاپی] است که از زمان بازگشت ابوسفیان از شام آغاز می‌شود؛ سپس به ذکر استمداد ابوسفیان از قریش و اسارت غلامی از قریش توسط [پیروان] پیامبر(ص) و پرس و جوی آن حضرت از تعداد دشمنان ادامه می‌یابد. عروه به آمادگی پیامبر(ص) برای نبرد و برخورد دو گروه [مسلمین و مشرکین] با یکدیگر و پیروزی مسلمانان اشاره می‌کند. اما درباره جنگ تفصیل نداده و تنها به گفتن این جمله اکتفا می‌کند: «قریش و پیامبر(ص) با هم رودر رو شدند و خداوند رسول خود را پیروز، و پیشوایان کفر را

خوار ساخت و دل مسلمین را شاد فرمود».

در این نامه نکات جالبی به چشم می‌خورد؛ از جمله، مقدمه‌ای است که عروه در آن، از عوامل زمینه ساز جنگ سخن می‌گوید: «پیش از این نیز میانشان مبارزه برقرار بود و عده‌ای نیز در این برخوردها کشته شده بودند؛ از جمله: «ابن الحضرمی» در جایی به نام «نخله» به قتل رسیده بود. چند تن از قریش هم اسیر شده بودند... «عبدالله بن جحش» [بر کاروان قریش] یورش برد... و این واقعه، آتش جنگ را میان رسول خدا(ص) و قریش شعله ور ساخت و این اولین درگیری میان دو گروه بود.»

در این فراز از نامه توصیفی از روحیه مسلمین هنگام رفتن به «بدر» را می‌بینیم: «نمی‌پنداشتند جز غنیمت چیزی در انتظارشان باشد، و گمان نداشتند در صورت برخورد با قریش جنگی بزرگ رخ دهد.»^(۳۷)

اشارات دیگری نیز در روایت عروه در مورد «بدر» دیده می‌شود؛ از جمله آن سخن پیامبر(ص) که هنگام اعزام مسلمین فرمودند: «این شتران قریش است که بر آن‌ها اموالشان قرار دارد! به سویشان بشتابید! باشد که خداوند آن را غنیمت شما قرار دهد!»^(۳۸) هم چنین بیمناک بودن قریش از این که قبیله «بکر» علیه ایشان قیام کنند؛ نقش ادعایی شیطان در تقویت روحیه آنان،^(۳۹) و دعای پیامبر(ص) هنگامی که دید قریشیان به بدر روی آورده‌اند نیز در آن آمده است: «پروردگارا، همانا تو بر من کتاب نازل فرمودی و مرا وعده دادی که پیروزی بر یکی از دو گروه را نصیبمان فرمایی و همانا وعده‌ات را خلاف نمی‌فرمایی! پروردگارا، این قریش است که با تکبر و گردنکشی با تو مخالفت کرده و فرستاده‌ات را تکذیب نموده است! پروردگارا، یاریت را که به من وعده فرموده‌ای بر ما عطا فرما! پروردگارا، فردا بر آنان خشم گیر...»^(۴۰) عروه سپس کشتگان مشرکین در «قلیب» را بعد از خاتمه جنگ برمی‌شمارد.

۸- غزوه قینقاع:

● پس از غزوه «بدر»، قبیله قینقاع بنای حسادت و نیرنگ گذاشتند. «عروه» حکایت این جنگ را از زمان نزول آیه «و اما تخافن من قوم خیانه...»^(۴۱) محاصره آنان توسط

پیامبر(ص) تا خروجشان از قلعه به دستور پیامبر(ص) و میانجیگری «عبدالله بن ابی» و کوچ دادن آنان از مدینه و اموالی که به دست مسلمانان افتاد شرح می‌دهد. ^(۴۲) آن گاه غزوه «بئر معونه» را ذکر کرده ^(۴۳) و به صورتی گذرا به غزوه «رجیع» هم اشاره می‌کند. ^(۴۴)

۹- غزوه خندق:

● [گزارش عروءه از این غزوه چنین است]: تلاش‌های یهود برای گرد آوردن طوایف علیه پیامبر(ص)؛ خروج قریش به رهبری ابوسفیان که قبیله غطفان، خزاره، بنی مرّه و گروهی از قبیله اشجع را با خود همراه کرده بود و بالاخره، پیامبر(ص) که این خبر را می‌شنود و خندقی پیرامون مدینه حفر می‌کند. ^(۴۵)

۱۰- غزوه بنی قریظه:

● پس از بازگشت احزاب از جنگ، بین پیامبر(ص) و یهودان بنی قریظه جنگی در گرفت. آن حضرت قلعه‌های بنی قریظه را محاصره کرد و آنان را وادار به خروج از دژهای خویش کرد. سرانجام نیز سعد بن معاذ در میانشان داوری کرد و به کشتن جنگجویان و اسارت زنان و اطفال و تقسیم اموالشان حکم نمود. ^(۴۶)

۱۱- غزوه بنی المصطلق:

● [عروءه] به توزیع اسرای بنی مصطلق و ازدواج پیامبر(ص) با «جویریة بنت الحارث» اشاره می‌کند. ^(۴۷) او خبر افک (متهم شدن) عایشه را نیز در ضمن بیان همین غزوه می‌آورد. ^(۴۸)

۱۲- صلح حدیبیّه:

● عزیمت پیامبر(ص) برای زیارت کعبه در سال حدیبیّه، در حالی که قربانی با خود داشت و قصد جنگ نداشت؛ تعداد کسانی که همراه پیامبر(ص) بودند؛ فرود آمدن پیامبر(ص) در حدیبیّه و انجام گفت و گو با قریش و دعوت آنان به مصالحه و ترک مخاصمه و صلح به مدّت چهار سال، به شرط آن که هر کدام از آنها از دیگری در امان باشد. در عهدنامه صلح، پیامبر(ص) «بنی کعب» را از هم پیمانان خود، و قریش، «بنی کنانه» را از متحدان خود

شمر شدند. [عروة] پس از بیان این وقایع بقیه مواد عهدنامه و موکول شدن ورود مسلمانان به مکه به سال آینده را ذکر می‌کند.^(۴۹)

۱۳- غزوه موته:

● [عروة درباره این غزوه موارد زیر را بیان می‌کند: تاریخ وقوع آن؛ ترتیب فرماندهان و شمار شرکت کنندگان در غزوه؛ رسیدن مسلمین به «معان» و آمدن هرقل (هراکلیوس)، سربازان و هم‌پیمانانش؛ تصمیم مسلمین پس از مذاکره؛^(۵۰) بازگشت مسلمین و موضع مردم و نوجوانان نسبت به آنان، و تشویق ایشان توسط پیامبر(ص).^(۵۱)

۱۴- فتح مکه:

● عروة در نامه‌ای که برای عبدالملک مروان نگاشته، خبر فتح مکه را به تفصیل شرح داده است. او سبب حمله پیامبر، و نحوه آرایش سپاه، آمدن نمایندگان قریش (ابوسفیان و همراهانش) به نزد پیامبر(ص)، ورود مسلمین به مکه، نبرد خالد بن ولید با برخی از قبایل و پیروزی وی بر آنها را همراه برخی از جزئیات فردی بیان کرده است.^(۵۲)

۱۵- غزوه حنین:

قبیله «تقیف» و «هوازن» هنگامی که خبر فتح مکه را شنیدند، از بیم آن که پیامبر(ص) به ایشان نیز هجوم آورد، متحد شده و به قصد جنگ با پیامبر(ص) در وادی «حنین» گرد آمدند. پیامبر(ص) حدود دو هفته در مکه درنگ فرمود، آن‌گاه با ایشان روبه‌رو شد و آنان را شکست داد و چارپایانشان را به غنیمت گرفت و زنان و کودکانشان را اسیر نمود.^(۵۳)

پس از غزوه «طائف»، نمایندگان «هوازن» به نزد پیامبر(ص) آمده و اسلام آوردند. آن حضرت نیز اسرایشان را آزاد فرمود.^(۵۴)

۱۶- غزوه طائف:

پیامبر(ص) پس از پیروزی در «حنین» رو به «طائف» نهاد. قبیله «تقیف» از درون قلعه به جنگ با مسلمین پرداختند، اما مردمی که در اطراف منطقه بودند اسلام آوردند. محاصره تقیف فقط دو هفته به طول انجامید. پیامبر(ص) به «جعرانه» که اسرای «حنین» در آن جا

بودند مراجعت فرمود و پس از آزاد ساختن آنان به مدینه بازگشت. هیأتی از ثقیف نیز به مدینه آمده و با پیامبر(ص) بیعت کردند.^(۵۵)

۱۷- نامه‌های پیامبر(ص) به مناطق مختلف:

● نامه به اهلالی «هجر»؛^(۵۶) نامه به «حارث بن عبد کلال»، «شریح بن عبد کلال» و «نعیم بن عبد کلال»؛^(۵۷) نامه به «منذر بن ساوی»^(۵۸) نامه به اهلالی «یمن»؛^(۵۹) نامه به قبیله «ثقیف»؛^(۶۰) نامه به اهلالی «ابله»؛^(۶۱) نامه به قبیله «خزاعه»؛^(۶۲) نامه به «زرعة بن ذی یزن»؛^(۶۳) و نامه به «عبدالله بن جحش».^(۶۴)

۱۸- دوران پایان زندگانی پیامبر(ص):

● پیامبر(ص) به آمادگی سپاه «اسامه» فرمان داد؛ آغاز بیماری پیامبر(ص)؛ تشویق مسلمین توسط پیامبر(ص)؛^(۶۵) به حضور در لشکر «اسامه»؛ شدت یافتن بیماری آن حضرت و رحلت ایشان و ذکر سن آن حضرت؛^(۶۶) نیز اشاره به شورش «اسود عنسی» و کشته شدنش در زمان حیات پیامبر(ص).^(۶۷)

۱۹- امور شخصی:

● در نامه‌ای که عروة به «عبدالمملک مروان» نگاشته، وفات حضرت خدیجه(س) و ازدواج پیامبر(ص) را با عایشه ذکر کرده است.^(۶۸) او در نامه‌ای، به ولید بن عبدالملک نوشته است پیامبر(ص) با خواهر «اشعث» و با «کندیه» ازدواج نکرد، بلکه با دختر «بنی‌الجون» ازدواج کرد؛ اما پیش از زفاف وی را طلاق گفت.^(۶۹)

از آثاری که با اقتباس از اخبار عروة به ما رسیده، پیداست که توجه وی منحصر به مغازی (سیره پیامبر) نبوده، بلکه او متوجه دوره خلفای راشدین نیز بوده است.

در این جا برای به دست دادن تصویری کلی از مطالعات تاریخی عروة به اختصار به این بخش از آثار او نیز اشاره می‌کنیم:

۱ - عروة تصمیم ابوبکر بر تجهیز سپاه «اسامه» و اعزام وی را به رغم ارتداد برخی از قبایل عرب و وضع بحرانی مسلمین ذکر می‌کند.^(۷۰) او خبر ارتداد قبایل را به صورتی همه

جانبه (اما در عین حال مختصر و مفید) بیان می‌کند،^(۷۱) اما به سبب اهمیت موضوع، خبر ارتداد قبیله «یعامه» را به تفصیل شرح می‌دهد.^(۷۲) او حکایت «منضم بن نویره» را - که برای خونخواهی برادر، و آزادی اسرا و شکایت از رفتار «خالد بن ولید» به نزد ابوبکر آمده بود - ذکر می‌کند، آن گاه بیان می‌کند که ابوبکر، نظر عمر درباره عزل خالد از فرماندهی سپاه را نمی‌پذیرد.^(۷۳)

۲ - ابوبکر سپاهیان را به شام اعزام کرده و مسیر هر یک از فرماندهان را تعیین می‌کند.^(۷۴) عروۀ ماجرای جنگ «اجنادین» و زمان درگیری و پیروزی مسلمین و اسامی برخی از شهدا را ذکر می‌کند.^(۷۵)

۳ - عباس و حضرت فاطمه، سهم خود از میراث پیامبر(ص) در فدک و سهم پیامبر(ص) در خیبر را از ابوبکر طلب می‌کنند؛ همسران پیامبر(ص) هم از ابوبکر سهم پیامبر(ص) در خیبر و فدک را برای خود می‌خواهند. عروۀ رای عایشه را نیز در این مورد ذکر می‌کند.^(۷۶)

۴ - ابوبکر به منظور رسیدگی به امور مسلمین، تجارت را رها کرده و به حقوق خود از بیت‌المال اکتفا می‌کند؛^(۷۷) بیماری ابوبکر و تاریخ درگذشت وی.^(۷۸)

۵ - اشاره به جنگ «یرموک»^(۷۹) و نیز اشاره به جنگ «قادسیه».^(۸۰)

۶ - خبر عزیمت عمر بن خطاب به «ایله» در سفرش به بیت‌المقدس.^(۸۱)

۷ - خبر جنگ جمل.^(۸۲)

با این که عروۀ در ذکر اخبار ارتداد، همان روش نقل مغازی (سیره) را به کار می‌گیرد، اما به دست دادن نظریه تاریخی عروۀ در روایات مربوط به دوره خلفای راشدین بسیار مشکل است؛ زیرا وی اخبار ارتداد را تفصیل نمی‌دهد و از آن جز اخباری اندک و اشاراتی گذرا ذکر نمی‌کند، در حالی که برای ارایه نظریه تاریخی وی - البته به صورت تقریبی - در روایات او از مغازی، مواد تاریخی بیشتری در اختیار داریم، زیرا می‌بینیم که او در ذکر مغازی تاریخ دوران پیامبر(ص) ابتدا به آغاز وحی و شروع دعوت و هجرت به حبشه و مدینه می‌پردازد، سپس برخی از فعالیت‌های دوران مدینه از قبیل سریت «عبدالله بن جحش» و غزوه بزرگ بدر و

غزوه قینقاع و خندق و بنی قریظه و صلح حدیبیه و حمله مکه و فتح مکه و غزوه حنین و طائف و برخی از مکاتبات پیامبر(ص) و وقایع اواخر حیات پیامبر(ص) را شرح می‌دهد. البته برخی از روایات او در پاسخ پرسش‌های دربار اموی است، و برخی دیگر را برای شاگردان خود بیان کرده است.

به نظر می‌رسد که روایات عروۀ صرفاً خطوط اولیه وقایع تاریخی را می‌نمایند که به لحاظ اجمال و تفصیل با یکدیگر تفاوت دارند؛ برخی روایات او جز اشاراتی گذرا نیستند و برخی دیگر - چنان که در بیان ماجرای بدر و حدیبیه و فتح مکه می‌بینیم - روایاتی مرتبط به هم و پیوسته‌اند. اما ملاحظه می‌کنیم که از غزوه «احد» مطلب قابل ذکر بی‌بیان نمی‌کند،^(۸۳) هم چنان که در روایات او ذکر از زمان وقوع حوادث - جز غزوه «موته» - نمی‌یابیم. با وجود این، ملاحظه می‌کنیم که عروۀ در تحقیقات خویش فقط به غزوات پرداخته، بلکه مطالبی از سیره پیامبر(ص) را از آغاز نزول وحی تا زمان وفات آن حضرت نقل کرده است.

«سخاوی» به «مغازی» عروۀ اشاره کرده^(۸۴) و «حاجی خلیفه» نیز این مطلب را با این سخن مورد تایید قرار داده است: «گفته می‌شود نخستین کسی که در این مورد به تالیف «مغازی» اقدام کرد، عروۀ بن زید بوده است».^(۸۵)

برداشت ما از قطعاتی که نقل کردیم آن است که عروۀ درباره مغازی سخن گفته است، اما در روایات او از سیره پیامبر(ص)، طرح تاریخی واضحی به چشم نمی‌خورد.

عروۀ محدثی ثقه بود که در نقل روایات از روش اهل حدیث پیروی می‌کرد. منزلت و مناسبات اجتماعی او نیز سبب شده بود که بتواند روایاتش را از منابع اصلی نقل کند. با این حال، او در برخی از روایاتش اسناد را آورده و در برخی دیگر^(۸۶) آن را واگذار کرده است.^(۸۷)

به نظر می‌رسد عروۀ در پاسخ‌های مکتوبش به عبد الملک مروان (اگر چه او اسناد روایت خویش را ذکر نکرده، اما) چند حدیث را به صورت روایتی پیوسته به هم آمیخته است. به یاد داشته باشیم که عروۀ از برجستگان تابعین بوده و در آن زمان مسأله ذکر سند همراه با روایت، هنوز کاملاً پا نگرفته بود. لذا نقل مستقیم یک روایت - خصوصاً روایت تاریخی - از جانب یک

تابعی، طریقی پذیرفته و مورد اعتماد بوده است.

عروۀ در کنار روایات شفاهی، به مدارک مکتوب نیز توجه داشته و چنان که در سطور فوق ملاحظه کردیم، تعدادی از نامه‌های پیامبر(ص) به نواحی مختلف را نیز ذکر کرده است که این خود نقطه عطفی در سیر تحوّل تاریخ‌نگاری است. علاوه بر این، چنان که در نقل ماجرای هجرت،^(۸۸) تشریح روحیهٔ مسلمین هنگام عزیمت به غزوه بدر^(۸۹) و در گزارش غزوه قینقاع می‌بینیم،^(۹۰) وی به آیات قرآنی که مربوط به این حوادث تاریخی بوده نیز استشهاد کرده است. هم چنین وی برای «ابن هنیده» کاتب ولید بن عبدالملک، موقعیت تاریخی نزول آیه «یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم المومنات مهاجرات... ذلکم حکم الله یحکم بینکم و الله علیم حکیم»^(۹۱) را تشریح کرده و بدین ترتیب متعرض نکته‌ای مهم شده و آن، هجرت زنان از مکه به مدینه بر اثر تمایلشان به اسلام است - که پس از حدیبیه واقع شد - او هم چنین واکنش پیامبر(ص) نسبت به آنان را نیز یادآور می‌شود.^(۹۲)

این نکته، بیانگر پیوند علم تفسیر و تاریخ در سپیده‌دم تاریخ‌نگاری است؛ به طوری که استشهاد به آیات قرآن در کتب «مغازی» امری مأنوس و رایج گردید.

از نظر موثوق بودن، ارزش روایت به راوی آن است، و عروۀ از ثقاتی نقل کرده که مشهورترین آن‌ها «عایشه» است. اکثر روایات عروۀ منقول از عایشه است و او خود به اهمیت این روایات واقف می‌باشد.^(۹۳) وی از خاندان زبیر^(۹۴) و غیر ایشان از جمله اسامه بن زید^(۹۵)، عبدالله بن عمرو بن العاص^(۹۶) و ابوذر^(۹۷) نیز روایت آورده است.

تأکید بر راوی روایت موجب شده که آوازه و اعتبار داستان‌های مردمی نزد عروۀ به ضعف و خاموشی بگراید؛ مثلاً وی از عایشه چنین نقل می‌کند: «چون نجاشی درگذشت، گفته می‌شد که همواره بر قبرش نوری می‌درخشد».^(۹۸) دقت عروۀ در نقل این روایت چشمگیر است، زیرا با احتیاط نقل کرده و می‌گوید: «گفته می‌شد». او هم چنین درباره ماجرای اسارت گروهی از قریش قبل از غزوه بدر و بازجویی از آنها می‌گوید: «ادعا کردند که پیامبر(ص) فرموده...».^(۹۹)

عروه، اگر چه اندک، ولی گاهی در روایاتش اشعاری را نیز بر زبان کسانی که در حوادث مشارکت داشته‌اند می‌گذارد؛ مانند اشعاری که «ورقه بن نوفل» هنگامی که دید «بلال» را در آفتاب سوزان، شکنجه می‌کنند سرود؛^(۱۰۰) یا آنچه ابوبکر و بلال پس از هجرت، هنگامی که تبشان شدت گرفت سرودند.^(۱۰۱) این امر، در محیط مدینه که شعر عنصر اصلی فرهنگ و نقل اخبار بود طبیعی می‌نماید. از این رو، «ابو الزناد» درباره عروه گفته است: «در نقل اشعار، محدثی چون عروه ندیده‌ام».^(۱۰۲)

سبک عروه واضح، مستقیم، زنده و سلیس و از مبالغه به دور است و نمی‌کوشد مخاطب را تحت تأثیر قرار دهد. او گاهی در نقل حوادث مقدمه‌ای می‌آورد تا رخداد مذکور را دقیقاً در موقعیت تاریخی‌اش توضیح دهد و حدیث را به صورتی مرتبط و به هم پیوسته روایت کند؛ چنان که هنگام نقل غزوه بدر، به آغاز مبارزات مسلمین و قریش اشاره می‌کند؛^(۱۰۳) یا در بیان ماجرای هجرت به حبشه، به تحوّل روابط مسلمین و قریش از آغاز دعوت پیامبر(ص) تا زمان هجرت اشاره می‌نماید.^(۱۰۴) به همین صورت، او در روایت هجرت به مدینه نیز مقدمه‌ای ذکر می‌کند،^(۱۰۵) و بی آن که در نامه‌هایش وقفه‌ای حاصل شود، توجه ما را به واقعی بودن کلامش جلب می‌نماید.

از آنچه گذشت دانستیم که مطالعات تاریخی، در ارتباط و پیوند با تحقیقات حدیثی آغاز شده و در واقع یکی از فروع آن بوده است. سبک روایت تاریخی به لحاظ صورت و ساختار، همان سبک نقل حدیث است و عروه در این میان چهره‌ای زنده، واقعی و بی‌اغراق از حوادثی که برای مسلمین رخ داده و نیز از نحوه فعالیت‌های ایشان ترسیم کرده است.

اندیشه تاریخی‌ای که در پس این مطالعات جای نگرفته است، تشریح موقعیت‌ها و حوادث مهم تاریخی در زندگی پیامبر(ص) و مسلمانان صدر اسلام است که در آن اشعار مهمی مربوط به سیره و دیگر تجارب امت اسلامی ذکر شده است.

به نظر ما، پرسش‌های دربار اموی از عروه، نه تنها حاکی از عدم انحصار توجه به «مغازی» (سیره) در طلب علوم است، بلکه نمایانگر اشتیاق و تمایل اجتماعی و فرهنگی [آن

زمان] به این علم نیز می‌باشد. در هر حال، تلاش عروۀ از اهمیتی فراوان برخوردار است، زیرا با گردآوری بسیاری از احادیث تاریخی دربارهٔ مغازی [و حوادث صدر اسلام]، برخی از اصول اساسی مطالعات تاریخی را ترسیم کرده و اندیشه‌ای تاریخی و تاثیرگذار را بر جای نهاده است. البته نباید از نظر دور داشت که روش مطالعات تاریخی عروۀ و ساختار آن - یعنی دقیقاً آنچه را که عروۀ بنیان نهاده بود - «زهري» به صورتی شایان توجه تکامل بخشید.

۲

نقش اوّل در پیدایش مکتب تاریخی مدینه به «أبو بکر محمد بن مسلم بن عبدالله بن عبدالله بن شهاب الزّهری» تعلق دارد. وی اصول این علم را استحکام بخشید و مسیر آینده مطالعات تاریخی را ترسیم کرد. به همین سبب، تحقیقات وی از این نظر بسیار مهم است. البته مطالعات او به لحاظی دیگر نیز دارای اهمیت فراوانی است، زیرا برای ما تاکید می‌کند که ریشه‌های «مغازی» همان طور که عده‌ای اعتقاد دارند به قصه‌های سنتی، یا به تحقیقات جدی‌ای که محدثان و شاگردان او انجام داده‌اند برمی‌گردد. (۱۰۶)

در تاریخ وفات «زهري» تقریباً تردیدی نیست؛ زیرا روایاتی که تاریخ وفات وی را در ۱۷ رمضان (۱۲۴ هـ / ۷۴۲ م) می‌دانند متواترند. (۱۰۷) اما تاریخ ولادت وی چنان که انتظار می‌رود مورد اختلاف است. بنا به روایات مختلف، سال تولد او ۵۰، ۵۱، ۵۶ و ۵۸ هـ ذکر شده است. (۱۰۸) البته «زبیر بن بکّار» (۱۰۹) و «واقدی» در روایتی (۱۱۰) آورده‌اند که وی ۷۲ سال زیست، و این امر احتمال ولادت وی به سال (۵۱ هـ / ۶۷۱ م) را تقویت می‌کند. (۱۱۱)

زهري نزد اعلام محدثین زمان خود که چهار تن از آنان در نظرش از منزلتی خاص و احترامی فراوان برخوردار بودند تحصیل کرد. او از آن‌ها بسیار تقدیر کرده و اکثر احادیث خود را نیز از آنان اخذ کرده است. این چهار تن عبارتند از: «سعید بن المسیب» (۱۱۲) «ابان بن عثمان»، «عبدالله بن عبدالله بن عتبّه» (۱۱۳) و «عروۀ بن الزبیر».

وی آنان را «چهار دریای علم» می‌نامد (۱۱۴) و می‌گوید که علم را از آنان اندوخته و مطالعات خویش را بر علوم ایشان افزوده است. (۱۱۵)

زهری به قوت حافظه مشهور بود؛ ویژگی‌ای که در دوران وی اهمیت فراوانی داشت. از این رو می‌کوشید با نوشیدن شربت غسل آن را تقویت نماید.^(۱۱۶) مهم‌تر از آن، توجه زهری به نگارش نظریات و مسموعاتش بر سینه الواح و کتب بود. معاصرانش نیز به این ویژگی او توجه داده و مسأله کتابت را از علل اساسی تفوق او بر همگنانش دانسته‌اند. در روایتی آمده است که وی هر چه را می‌شنید می‌نوشت؛ و در روایتی دیگر مذکور است که وی «سنن» پیامبر(ص) و «آنچه را که از صحابه نقل شده بود» می‌نوشت.^(۱۱۷)

زهری در نقل «مغازی» بیش از هر کسی بر «عروة بن الزبیر» متکی بود و دورانی نه چندان کوتاه نزد وی تحصیل کرد و هم چنان که گفتیم او را به دیده احترام می‌نگریست و «بحری بی‌کرانه» اش می‌دانست.^(۱۱۸)

«بخاری» به «مغازی» - تالیف زهری - اشاره کرده و می‌گوید: «موسی بن عقبه» به نقل از «ابن شهاب» برای ما حدیثی نقل کرد و گفت: «این مغازی رسول خدا(ص) است»، او سپس حدیث را ذکر می‌کند.^(۱۱۹) سخاوی نیز ذکر کرده است که زهری «مغازی» را از عروه نقل می‌کند.^(۱۲۰) حاجی خلیفه نیز از «مغازی» زهری چنین سخن گفته: «و از جمله تالیفات در «مغازی»، مغازی محمد بن مسلم الزهری است».^(۱۲۱) به هر حال، در آنچه به عنوان مغازی از زهری در دست داریم، مأخذ اصلی روایات عروه است. البته در کنار عروه، زهری از «سعد بن المسیب»^(۱۲۲) و «عبیدالله بن عبدالله بن عتبه»^(۱۲۳) و بسیاری دیگر نیز نقل می‌کند.^(۱۲۴)

آشکار است که زهری در زمینه احادیث پیامبر(ص) و صحابه، در مدینه به تحقیقی وسیع اقدام کرده و در این کار، منزلت اجتماعی، حافظه نیرومند و بهره‌مندی از کتابت مدد کار وی بوده‌اند. وی صرفاً به پرسش از محدثین اکتفا نکرده، بلکه از هر کس که ممکن بود خبر یا حدیثی قابل اعتماد داشته باشد، سوال کرده است. او بدین منظور به مجالس و منازل اشخاص مختلف می‌رفت و از آنان پرسش می‌کرد؛ ذهبی می‌گوید: «ابراهیم بن سعد» گفت: به پدرم گفتم: چه چیزی از زهری بر شما ظاهر شده؟ گفت: «به مجالس‌ها از آغاز حضور می‌داشت نه آخر آن. هیچ جوانی، مجلس را ترک نمی‌کرد، مگر این که از او سؤال می‌کرد و

هیچ پیری را بدون این که از او پرسش کند ترک نمی نمود. به هر خانه‌ای از خانه‌های انصار که می آمد جوانی یا پیرمردی یا پیر زنی را ترک نمی کرد مگر این که از آن‌ها سوال می نمود و تا به مرحله‌ای نزدیک می شد که می خواست از بانوان خدر هم سؤال کند.^(۱۲۵) ما در اینجا بر آن نیستیم که از مقام والای او به عنوان محدث و فقیه^(۱۲۶) سخن بگوییم. بلکه در این بحث صرفاً به آثار او به عنوان یک مورخ می پردازیم، لذا به نقل نظر چند تن از بزرگان درباره وی اکتفا می کنیم:

«مالک بن انس» درباره او گفته است: «او دانش فقهای سبعة را حفظ کرده و در میان مردم نظیر ندارد». «عمر بن عبدالعزیز» می گوید: «کسی از او به سنن گذشتگان دانایتر نیست». «ابراهیم بن سعد» به نقل از پدرش می گوید: «پیش از زهری، کسی دانش را همچون او گردآوری نکرده است». «عبد الرحمن بن ابی الزناد» به نقل از پدرش می گوید: «او دانشمندترین مردم است».^(۱۲۷) این کلمات، همه بیانگر علو مقام و تاثیر او بر سایرین است. طبری نقش زهری را به عنوان مورخ چنین خلاصه کرده است:

«محمد بن مسلم الزهری در اطلاع از «مغازی» رسول خدا(ص) و اخبار قریش و انصار، بر دیگران تقدم دارد و دانشمند بزرگ اخبار پیامبر(ص) و اصحاب اوست».^(۱۲۸) اینک به مطالعات تاریخی وی می پردازیم و از «مغازی» او آغاز می کنیم.

به نظر می رسد زهری در تحقیق خویش پیرامون زندگی پیامبر(ص) ابتدا برخی حوادث پیش از اسلام را - که برخی از آن‌ها به ایشان مربوط می شود - ذکر کرده و سپس زندگی پیامبر(ص) را در مکه و مدینه بررسی کرده است. سخاوی (ف ۹۰۲/هـ ۱۴۹۷ م) می گوید: «حجاج بن ابی منیع» (ف. بعد از ۲۱۶ هـ / ۸۳۱ م) مغازی را از زهری نقل کرده».^(۱۲۹) حاجی خلیفه نیز این سخن را - که زهری کتابی در «مغازی» داشته است - تأیید می کند.^(۱۳۰) زهری همچنان که تألیف خود را «مغازی» نام گذاشته^(۱۳۱) آن را «سیره» نیز نامیده است.^(۱۳۲) البته عنوان «سیره» به کتابش اطلاق نمی شد. امروزه، از «مغازی» زهری جز قطعاتی که بیش از همه در کتب «ابن اسحاق»، «واقدی»، «طبری»، «ابن سیدالناس» آمده، چیزی به دست ما نرسیده است.

در سطور آینده کوشیده‌ایم با قرار دادن این قطعات در چارچوب تاریخی‌شان، ساختار تقریبی آن‌ها را به دست دهیم:

الف: قبل از اسلام

- ۱ - روز آفرینش آدم که جمعه بود؛ روز ورود وی به بهشت و روز اخراجش از آن‌جا؛ روایاتی درباره تاریخ حوادث مهم از هبوط آدم به زمین تا بعثت پیامبر(ص).^(۱۳۳)
 - ۲ - ذکر ماجرای حضرت نوح و پراکنده شدن فرزندان و خاندان وی و تقسیم زمین در میان ایشان.^(۱۳۴)
 - ۳ - تقویم فرزندان اسماعیل یا عرب‌ها که با ماجرای دخول حضرت ابراهیم(ع) در آتش آغاز شده و به عام الفیل می‌رسد؛ بعد نیز تقویم هجری را ذکر می‌کند.^(۱۳۵)
 - ۴ - اخباری درباره برخی از انبیا؛^(۱۳۶) ندا کردن موسی(ع) توسط خداوند و معرفی حضرت محمد(ص) و امتش به حضرت موسی(ع)؛^(۱۳۷) ماجرای موسی(ع) و خضر(ع)؛^(۱۳۸) بیماری حضرت ایوب(ع)^(۱۳۹) و خبر نذر حضرت ابراهیم(ع) (به نقل از کعب الاحبار) بر قربانی کردن فرزندش حضرت اسحاق(ع) و تلاش شیطان برای ممانعت از این کار.^(۱۴۰)
- این قطعات نمایانگر توجه زهری به اخبار انبیاء سلف است و نمی‌دانیم که آیا این بخش‌ها جزئی از «مغازی» او بوده است یا نه؟ اگر چه آن را بعید می‌دانیم.
- ۵ - برخی روایات درباره «آمنه بنت وهب» هنگامی که به پیامبر(ص) باردار شد^(۱۴۱) و حکایت درگذشت «عبدالله بن عبدالمطلب» نزد دایی‌هایش در یثرب.^(۱۴۲)
 - ۶ - سخاوی ذکر می‌کند^(۱۴۳) که «یونس بن یزید» (ف. ۱۵۹ م / ۷۷۵ م) از زهری درباره حوادثی که برای پیامبر(ص) رخ داده یا ماجراهایی که پیامبر(ص) در آن‌ها مشارکت داشته نقل کرده است؛ از قبیل تعمیر کعبه و حلف‌الفضول. زهری حضور محمد بن عبدالله(ص) در جنگ فجار^(۱۴۴) را نفی کرده است و این روایات، خود مؤید مطالب سخاوی است.
 - ۷ - خدیجه بنت خویلد با محمد بن عبدالله(ص) توافق می‌کند که قافله‌اش را - که به شام

می‌رفت - سرپرستی نماید؛ ازدواج پیامبر(ص) با خدیجه و سنّ پیامبر(ص) در آن هنگام.^(۱۴۵)

۸- زهری روایاتی از دلایل نبوت پیامبر(ص) نقل می‌کند؛ از آن جمله فرشته‌ای به کسری هشدار می‌دهد^(۱۴۶)، و یا گاهی نقل می‌کند که دوستش از پایان دوره بت پرستی خبر داده است، و در خبر دیگری یکی از این خوارق عادت را به «عمر بن خطاب» نسبت می‌دهد.^(۱۴۷)

ب - دوران رسالت

ب - ۱: دوره مکه

۱ - آغاز نزول وحی (مقدمات رسالت، رؤیای صادق، عبادت در تنهایی و نزول وحی)؛ نگرانی پیامبر(ص) و بازگشتنش نزد خدیجه(س)؛ رفتن آن حضرت نزد ورقه بن نوفل و ذکر سخن ورقه؛ چگونگی اطلاع پیامبر(ص) از این که خداوند او را به رسالت برگزیده است؛^(۱۴۸) اولین و آخرین آیات نازل شده؛^(۱۴۹) دوره انقطاع وحی و نگرانی پیامبر(ص)^(۱۵۰) و ذکر نخستین مسلمانان.^(۱۵۱)

۲ - نظریه‌ای درباره نگرش قریش نسبت به دعوت پیامبر(ص) و فعالیت‌های آن حضرت؛^(۱۵۲) کوشش پیامبر(ص) در مراسم حج جهت گسترش دعوت خود در قبایل دیگر نظیر «کنده» و «بنی عامر بن صعصعه»، و عدم توفیق ایشان در این کار.^(۱۵۳)

۳ - ماجرای سیر پیامبر(ص) و معراج.^(۱۵۴)

۴ - هجرت به حبشه؛ نخستین مهاجران؛ موضع نجاشی نسبت به مسلمین؛ اعزام هیئتی از جانب قریش به نزد نجاشی و شکست هیئت مذکور در بازگرداندن مسلمین؛ و ذکر مطالب دیگر درباره نجاشی.^(۱۵۵)

۵ - تحریم بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توسط قریش (زهری در شمار راویان این خبر است)؛^(۱۵۶) وفات ابوطالب.^(۱۵۷)

۶ - بیعت عقبه؛ متن بیعت نامه و آغاز استقرار اسلام در مدینه.^(۱۵۸)

ب - ۲: دوره مدینه

- ۱ - بیان واقعه هجرت به مدینه و ماجرای «سراقه بن جشم»؛^(۱۵۹) مسلمانان در انتظار پیامبر(ص)؛ موقعیت و زمان وصول پیامبر(ص) به مدینه؛ ساختن مسجد مدینه؛^(۱۶۰) تاثیر آب و هوای مدینه بر مهاجرین و ابتلای برخی از آنان به تب.^(۱۶۱)
- ۲ - سریه «عبدالله بن جحش»؛ تعداد شرکت کنندگان در این سریه و هویت آنان؛^(۱۶۲) نظر پیامبر(ص) درباره حمله به قافله قریش.^(۱۶۳)
- ۳ - برخی اطلاعات از نظر یهود درباره پیامبر(ص)؛^(۱۶۴) موضع خشن و دشمنانه «عبدالله بن ابی»؛^(۱۶۵) تغییر قبله [از بیت المقدس] به کعبه؛^(۱۶۶) وجوب روزه و تاریخ آن و وجوب زکات فطره.^(۱۶۷)
- ۴ - غزوه بدر (زهری در شمار راویان این خبر است)؛^(۱۶۸) مطالب دیگری که به «بدر» مربوط است؛ رؤیای «عاتکه» - دختر عبدالمطلب - درباره کاروان قریش؛^(۱۶۹) نیز حکایت «اماء بن رخصه» که اهدای ده شتر را به قریش پیشنهاد کرده و برای کمک‌های دیگر نیز اعلام آمادگی می‌کند. یکی از جاسوسان قریش موسوم به «عمیر بن وهب» با توجه به نظام و اوضاع مسلمین توصیه می‌کند که قریش از جنگ منصرف شوند، «عتبه بن ربیع» نیز نظر او را تایید می‌کند، اما ابوجهل دخالت کرده و توصیه او را رد می‌کند و مقابله با مسلمین آغاز می‌شود؛ دعوت ابوجهل هنگامی که با مسلمانان روبرو می‌شود؛ نماز پیامبر(ص) و نفرین ایشان بر قریش؛^(۱۷۰) و مطالب دیگر،^(۱۷۱) از جمله: نخستین شهید مسلمین و اولین شهید از هر یک از گروه‌های مسلمان؛ بازدید پیامبر(ص) از میدان جنگ؛ تعداد شهدای مسلمین و تعداد اسرا و مقتولین قریش؛ زمان آوردن اسرای قریش و تمایل پیامبر(ص) به رفتار ملاطفت‌آمیز با آنان.^(۱۷۲)
- ۵ - غزوه «سویق» و تاریخ وقوع آن.^(۱۷۳)
- ۶ - تیرگی روابط با یهود و وقوع نزاع با آنان؛ قبیله «اوس» به قتل کعب بن اشرف، اقدام می‌کنند؛^(۱۷۴) رقابت «اوس» و «خزرج»، در جلب رضایت پیامبر(ص) و قتل «ابن ابی الحقیق»

یهودی توسط قبیله «خزرج»؛^(۱۷۵) هراس یهودیان و عقد «عهدنامه» مشهور [میان مسلمین و یهودیان].^(۱۷۶)

۷ - غزوه «بنی قینقاع» پس از نزول آیه «و اما تخافن من قوم خیانه فانبدالیهم علی سواء»؛^(۱۷۷) بیان تفصیلی غزوه و تاریخ وقوع آن و رفتار بنی قینقاع.^(۱۷۸)

۸ - غزوات دیگر: غزوة «قراره الکردر» علیه «بنی سلیم» و «غطفان» پس از گذشت ۲۲ ماه از هجرت؛^(۱۷۹) اعزام مسلمین به سرته علیه بنی سلیم در «بحرین» پس از گذشت ۲۷ ماه از هجرت.^(۱۸۰)

۹ - جنگ اُحد (زهری در شمار راویان این خبر است):^(۱۸۱) مشورت‌های مسلمین پیرامون باقی ماندن در مدینه یا خروج از شهر برای مقابله با هجوم قریشیان؛^(۱۸۲) نظر عبدالله بن ابی سلول (ابن ابی)؛^(۱۸۳) عقب نشینی منافقین و تعداد مسلمانان؛ وقوع جنگ و انتشار شایعه قتل پیامبر(ص)؛ یکی از مسلمین پس از جنگ پیامبر(ص) را می‌بیند؛^(۱۸۴) پیامبر(ص) بر یکی از قریشیان موسوم به «ابی بن خلف» که قصد کشتن آن حضرت را دارد پیشی جسته و او را هلاک می‌سازد؛^(۱۸۵) بیان تفصیلی شهادت حمزه بن عبدالمطلب؛^(۱۸۶) پیامبر(ص) میدان جنگ را مورد بازدید قرار می‌دهد.^(۱۸۷)

۱۰ - اخراج قبیله یهودی «بنی النضیر» از مدینه؛ اوضاع و شرایط و تاریخ انجام این کار و شروطی که به موجب آن، این اخراج صورت پذیرفت؛ اموال «بنی النضیر» و کیفیت اموالشان؛ پیامبر(ص) غنائم «بنی النضیر» را میان مسلمین تقسیم می‌فرماید.^(۱۸۸)

۱۱ - غزوه خندق (زهری در شمار راویان این خبر است):^(۱۸۹) سختی اوضاع مسلمین؛ پیامبر(ص) با برخی از گروه‌هایی که مدینه را محاصره کرده‌اند مذاکره می‌کند؛ نظر انصار، مخالف هرگونه سازش است؛ شکست تنها کوشش قریش برای درهم شکستن خط دفاعی مدینه؛^(۱۹۰) پیامبر(ص) از توطئه «بنی قریظه» علیه مسلمین برای ایجاد بدگمانی میان دشمنان خویش بهره می‌گیرد؛ وزش بادهای شدید و پایان محاصره.^(۱۹۱)

۱۲ - حمله به «بنی قریظه» - که سومین قبیله یهودی مدینه بودند - بلافاصله پس از غزوه

خندق^(۱۹۲) و شرایطی که آنان پذیرفتند^(۱۹۳) و مطالب دیگر^(۱۹۴).

۱۳ - اعزام به سرّیه‌ای علیه «بنی لحيان» (زهري در شمار راويان اين خبر است).^(۱۹۵)

۱۴ - حديث إفك [عائشه].^(۱۹۶)

۱۵ - سرّيه «زيد بن حارثه» عليه «ام قرفه».^(۱۹۷)

۱۶ - صلح حديبيه: اهداف پيامبر(ص) و تعداد مسلمانانی که با پيامبر(ص) از مدينه خارج شدند و تعداد شتران قربانی؛^(۱۹۸) پيامبر(ص) مسير را مشخص می‌کند؛ توقف مسلمين در حديبيه؛ پيامبر(ص) نسبت به مسالمت با قریش اظهار تمایل می‌کند؛ واکنش قریش و دیدگاه آنان در این مورد؛ قبیله «خزاعه» که با مسلمين روابط دوستانه دارند، دیدگاه مسلمانان را به اطلاع قریش می‌رسانند.^(۱۹۹)

آمدن نمایندگان که اکثرشان در هر دو جانب از قریش‌اند و تلقی آنان از وضعیت مسلمانان؛ پيامبر(ص) با لحنی سیاستمدارانه (دیپلماتیک) سخن گفته بر حُسن نیت خویش تاکید کرده و ترک مخاصحه را پیشنهاد می‌کند؛ سرانجام «سهیل بن عمرو» برای انجام مذاکره از جانب قریش [به حضور پيامبر(ص)] می‌آید؛ مناقشه پیرامون برخی از کلمات عهدنامه؛ متن نهایی صلحنامه و اسامی شهود؛ مطالب دیگر از جمله تردید برخی از صحابه در قربانی کردن قربانی خود در حديبيه؛ تحلیل زهري درباره اهمیت صلح حديبيه و نتایج آن.^(۲۰۰)

۱۷ - فتح خیبر: موقعیت خیبر و تاریخ فتح آن؛ توافق با اهالی خیبر و دلایل فقهی آن و دیدگاه ابوبکر و عمر درباره آن؛^(۲۰۱) حادثه‌ای در مسیر خیبر؛^(۲۰۲) معامله فدک؛ غزوه مؤته؛^(۲۰۳) غزوات کوچک.^(۲۰۴)

۱۸ - فتح مکه: زهري نقش قبیله «خزاعه» را به عنوان همپیمانان و خبرچینان پيامبر بیان می‌کند^(۲۰۵) و این که آنان بعد از صلح حديبيه با پيامبر همپیمان شده بودند؛ تجاوز قبیله بکر و قریش - که همپیمانان یکدیگر بودند - بر قبیله خزاعه سبب اصلی حمله مسلمين به آنان شد؛^(۲۰۶) ابوسفیان برای مذاکره به مدينه می‌آید، اما به نتیجه نمی‌رسد؛ آمادگی پيامبر

برای حمله؛^(۲۰۷) پیامبر کسی را به نیابت از خود در مدینه می‌گمارد و خود حمله را رهبری می‌کند؛ تاریخ حمله و تعداد سپاهیان و ورود پیروزمندانۀ پیامبر به مکه؛^(۲۰۸) بستردن نقوش ترسیم شده در داخل کعبه و تصمیمات دیگر؛ مدت اقامت مسلمین در مکه پس از پیروزی.^(۲۰۹)

۱۹ - غزوات بعدی: غزوه «هوازن» و اتکاء مسلمین بر کثرت تعدادشان (ماجرای «ذات انواط»)^(۲۱۰)؛ در هم ریختن صفوف مسلمین در جنگ و فراخواندن انصار توسط پیامبر و پذیرش آنان [و ادامه جنگ]؛ دوره بحرانی جنگ و دعای پیامبر(ص)؛ پیروزی،^(۲۱۱) توزیع غنایم و آزاد ساختن اسرا؛^(۲۱۲) حمله به «تبوک» (زهری در شمار راویان این خبر است)؛^(۲۱۳) مطالب مستقل؛^(۲۱۴) تعیین جزیه بر «ایله» و «أذرج» و «اذرعات»؛^(۲۱۵) و «تباله» و «جرش»^(۲۱۶) و حمله به «دومة الجندل» و تعیین جزیه بر آنان.^(۲۱۷)

۲۰ - نامه‌ها و دیدارها: دیدار هیئت اعزامی قبیله «کنده»؛^(۲۱۸) پیامبر نامه‌ای به وسیله «دحیه‌الکلبی» برای هرقل (هراکلیوس) ارسال می‌کند و تفصیل این ماجرا؛ زهری ماجرای رؤیای هرقل و تمایل پنهانی وی به اسلام و مشورت او با اسقف در این مورد را نقل می‌کند؛^(۲۱۹) پیامبر نامه‌ای برای کسری (خسرو پرویز) می‌فرستد، ولی او نامه را پاره می‌کند، تحلیل پیامبر از این خبر؛^(۲۲۰) کسری از «بادان» - حاکم یمن - می‌خواهد که به نزد پیامبر برود و از او بخواهد که توبه کند، در غیر این صورت آن حضرت را به قتل برساند! «بادان» با پیامبر مکاتبه می‌کند و این مکاتبه با اسلام آوردن او و پاریسیان خاتمه می‌یابد و این مقارن زمانی است که پیش‌بینی پیامبر در مورد پایان کار کسری تحقق می‌یابد.^(۲۲۱)

۲۱ - برخی ناآرامی‌ها: اعزام «خالد بن ولید» برای سرکوب قبیله «بنی حارث» به نجران و اسلام آوردن آنان؛^(۲۲۲) قبیله تمیم از پرداخت زکات سرپیچی می‌کند، اما مسلمانان آنان را به پرداخت زکات وادار می‌سازند و هیئتی از جانب آنان به مدینه می‌آید.^(۲۲۳)

۲۲ - مطالبی مربوط به پیامبر(ص)؛ اشاراتی به همسران آن حضرت^(۲۲۴) و توضیح برخی از اسامی آن حضرت.^(۲۲۵)

۲۳ - اشاره‌ای به حجّة‌الوداع و برخی اطلاعات درباره آن؛^(۲۲۶) آماده شدن «اسامه بن زید» برای جنگ ابا کفار.^(۲۲۷)

۲۴ - آخرین بیماری پیامبر(ص): پیامبر نزدیک بودن اجل خویش را دریافته و ضمن اشاره به این موضوع در یکی از خطب خویش بر منبر مسجد، بر اعزام سپاه «اسامه» تأکید می‌فرماید. عباس از علی بن ابی‌طالب(ع) می‌خواهد که به اتفاق به نزد پیامبر بروند و درباره جانشین آن حضرت سؤال کنند، اما علی(ع) نمی‌پذیرد؛ مطالب دیگر.^(۲۲۸) پیامبر در واپسین روزهای عمر، مسلمین را از نظر می‌گذراند و ابوبکر را به امامت نماز مسلمانان می‌گمارد؛^(۲۲۹) آخرین وصایای پیامبر و رحلت آن حضرت به سرای باقی؛ تاریخ وفات پیامبر و سن آن حضرت؛^(۲۳۰) تأثیر وفات پیامبر؛ به خاکسپاری پیکر مطهر پیامبر بزرگوار.^(۲۳۱)

از این نمودار مختصر آشکار می‌شود که زهری اولین چارچوب واضح از سیره را به دست داده، خطوط اصلی آن را به وضوح تمام ترسیم کرده و تنها تکمیل جزئیات این چارچوب را بر عهده آیندگان نهاده است. طرح او در مغازی (سیره) با برخی از مطالب مربوط به زندگانی پیامبر(ص) قبل از نبوت آغاز می‌شود و چه بسا در این بخش، نسب پیامبر(ص) را نیز ذکر می‌کند.^(۲۳۲) و پس از اشاره به برخی از مطالب مهم دوران مکه، هجرت، غزوات و سرایا، به تشریح دوران رسالت پرداخته و فعالیت‌های دیگر از قبیل سفرا و هیئت‌های اعزامی و سرانجام بیماری پیامبر(ص) و وفات آن حضرت را ذکر می‌کند.

به نظر می‌رسد زهری عموماً حوادث تاریخی را بر اساس تسلسل زمانی آن‌ها ملاحظه کرده است و برخی از تواریخ از قبیل تاریخ هجرت و چه بسا تاریخ وقوع غزوه بدر، احد و خندق (زیرا نام او در شمار راویان این اخبار ذکر شده است) و تاریخ برخی غزوات از قبیل غزوه قرارة‌الکرر، «بنی سلیم»، قینقاع، بنی‌النضیر، خیبر و فتح مکه و تاریخ وصول هیئت اعزامی «کنده» و رحلت پیامبر(ص) را ذکر کرده باشد.^(۲۳۳) همین توجه به تاریخ وقوع حوادث، زهری را در تثبیت چارچوب سیره یاری کرده است.

دیدگاه زهری اساساً دیدگاه «محدث» است.^(۲۳۴) تلاش اصلی او نیز کسب علم یا احادیث و

از جمله احادیث تاریخی بوده است. وی کسب «علم» را علاوه بر این که کاری ناشی از تقوی و دینداری می‌داند، آن را ضرورتی اجتماعی و دینی نیز می‌شمارد^(۲۳۵) که در نتیجه آن، صاحب علم نیز از شرافت و منزلت اجتماعی والایی برخوردار خواهد شد.^(۲۳۶)

روش او در تحقیق احادیث و روایات، متکی بر اسناد است^(۲۳۷) و موضع او نسبت به اسناد، همان موضع محدثین بزرگ آن عصر است که گاهی به روایت یکی از تابعین اکتفا کرده، ولی در مورد احادیث تاریخی با آزادی عمل بیشتری عمل می‌کند.

اما زهری با گردآوری چند روایت به صورت یک ماجرای روان و به هم پیوسته - که نام رجال روایات مذکور نیز پیش از روایت آورده شده - گامی بزرگ و مهم در نقل روایات تاریخی پیوسته برداشته است.^(۲۳۸) علاوه بر این، زهری آیات قرآنی را که به مسایل تاریخی ارتباط دارند، بسیار ذکر می‌کند.^(۲۳۹) روایات واقعی - که از زهری نقل شده‌اند - به وضوح تمام بیانگر این حقیقت‌اند که مطالعه قرآن که سرشار از اشاره به امور مسلمین در مدینه است عامل دیگری در پدید آمدن تحقیقات تاریخی است.^(۲۴۰)

در روایات زهری، می‌توان هم کارهایی که با وحی الهی انجام شده‌اند و هم فعالیت‌های عملی بشری را (خصوصاً به هنگام تشریح غزوات) مشاهده کرد.^(۲۴۱) پیدا است که اندیشه «جبر» هنوز در آن زمان اندیشه حاکم نبوده و در واقع، نظر زهری درباره صلح حدیبیه، متضمن تایید کاری است که در زمان خود از تایید لازم برخوردار نشد.^(۲۴۲)

می‌توان گفت که روایات زهری عموماً با روشی صریح و ساده و متمرکز، اطلاعاتی واقعی و متوازن به دست می‌دهند،^(۲۴۳) لذا تلاش برای بزرگنمایی و اغراق که در مورخین بعدی دیده می‌شود، در آثار او اندک است، گرچه جوانه‌های تمایل به تمجید را در آثار او می‌توان یافت.^(۲۴۴)

اطلاعات تاریخی زهری عموماً برگرفته از احادیث است. وی داستان‌های مردمی (عامیانه) را بیشتر مناسب سرگرمی و تفریح می‌داند،^(۲۴۵) اما پیدا است که مواد دیگری - اگرچه محدود و اندک - به اخبار تاریخی او نفوذ کرده است. وجود این مواد، بیانگر آغاز تحولاتی

است که بعد از زهری آشکار شد؛ فی‌المثل تأثیر داستان‌های عامیانه در برخی روایات او به چشم می‌خورد؛ از جمله خبری از نظر هرقل (هراکلیوس) درباره دین جدید،^(۲۴۶) هشداری که کسری (خسرو پرویز) شنید،^(۲۴۷) داستان کاهنی که شیطان او را هشدار داد^(۲۴۸) و جزئیات ماجرای سراقه.^(۲۴۹) هم‌چنین توجه زهری به اخبار انبیاء پیشین و اخبار اهل کتاب،^(۲۵۰) انعکاس خفیفی از اسرائیلیات در آثار وی به جا نهاده است؛ در این مورد «کعب الاحبار» منبع خبر او است.^(۲۵۱)

گاهی زهری اشعاری را در اخبار خود ذکر می‌کند.^(۲۵۲) و این امری طبیعی است، زیرا باید به یاد داشته باشیم که مردم عموماً به شعر راغب بوده‌اند و شعر عنصر اصلی فرهنگ آن زمان بوده است. زهری نیز به شعر علاقه‌مند بود^(۲۵۳) و خود به عنوان کسی که در این فن دستی دارد شهرت داشت،^(۲۵۴) با این حال میزان شعر در مغازی او محدود است و ذکر این مقدار شعر، به هیچ روی نشانه تأثیر سبک «قصص ایام» [مکتب تاریخی عراق] در آثار او نیست.

مطالعات تاریخی زهری به مغازی منحصر نیست، بلکه علم انساب و تاریخ صدر اسلام را نیز شامل می‌شود. وی به داشتن اطلاعات وسیع در مورد «انساب» معروف بود.^(۲۵۵) خالد القسری» از او خواست که کتابی در انساب عرب تألیف کند. وی نیز با انساب قوم «مضر» آغاز کرد ولی آن را به اتمام نرساند.^(۲۵۶) «مصعب الزبیری» در کتابش موسوم به «نسب قریش» از آثار زهری استفاده کرد.^(۲۵۷) و این امر کلام «قره بن عبدالرحمان» را که می‌گوید زهری کتابی درباره نسب قوم خویش (قریش) تألیف کرده، تأیید می‌کند.^(۲۵۸)

زهری به دوره خلفای راشدین نیز پرداخته و مسایل حیاتی و مهمی را که در آن دوره روی داده به مطالعه گرفته است. وی اطلاعات مفصلی از انتخاب ابوبکر به دست داده و تأثیر این انتخاب را نیز بیان کرده است.^(۲۵۹) آن‌گاه اولین سخنرانی (خطبه) ابوبکر را ذکر کرده و در مورد رفتار او به عنوان خلیفه اظهار نظر نموده است.^(۲۶۰) پس از آن نیز نظر علی(ع) درباره این انتخاب و بیعت آن حضرت - که بعداً صورت گرفت - و طلب کردن «فدک» توسط حضرت فاطمه زهرا(س) را نقل می‌کند.^(۲۶۱)

او درباره دوران «عمر بن الخطاب» به مساله ایجاد دیوان (دیوان سپاه) و سازماندهی آن و دیوان عطایا^(۲۶۲) و احتمالاً به مسأله «شورا» هم پرداخته است.^(۲۶۳) او سن عمر و برخی از خطب او را بیان می‌کند.^(۲۶۴) سپس دوران خلافت عثمان را به تفصیل شرح می‌دهد و نخست به جمع آوری قرآن می‌پردازد.^(۲۶۵) آن‌گاه جزئیات دقیقی از فتنه به دست می‌دهد. روایات او در این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا بیانگر دیدگاه مدینه از این ماجرا است. بنا به نقل زهری عثمان در شش سال اول خلافتش دارای محبوبیت است، اما پس از آن به تدریج شکایات رو به فزونی می‌گذارد.^(۲۶۶)

زهری به تفصیل انتقادات وارده بر عثمان را شرح می‌دهد^(۲۶۷) و هم‌چنین متعرض تلاش عثمان برای جواب‌گویی به انتقادات^(۲۶۸) می‌شود. او به تأثیر بد «مروان بن الحکم» بر اوضاع^(۲۶۹) می‌پردازد و دسته‌بندی‌های بزرگ در مدینه^(۲۷۰) و گرد آمدن ابرهای مخالفت و در انتها، طوفانی که طومار زندگی عثمان را در هم پیچید و پایان کار او را شرح می‌دهد.^(۲۷۱) سپس واکنش شخصیت‌های بزرگ مدینه و سرانجام انتخاب علی(ع) را بیان می‌کند.^(۲۷۲) آن‌گاه دیدگاه «طلحه» و «زبیر» را نسبت به خلیفه جدید و مذاکرات آن‌ها با عایشه و عزیمت هر سه به «بصره» و مذاکراتشان با علی(ع) پیش از جنگ و سرانجام جنگ جمل^(۲۷۳) را ذکر کرده و پس از آن، به منازعه علی(ع) و معاویه و جنگ صفین می‌پردازد. سپس ماجرا را با حاکمیت و تسلط معاویه بر مصر،^(۲۷۴) رابطه امام حسن(ع) با کوفیان، مذاکرات آن حضرت با معاویه و سرانجام کناره‌گیری امام حسن(ع) خاتمه می‌بخشد.^(۲۷۵)

پیداست که زهری دوران اموی را بررسی نکرده است، اما گفته می‌شود که «ولید بن عبدالملک» از او درباره سن خلفای اموی پرسش کرده است^(۲۷۶) و او نیز سن و مدت خلافت هر یک از خلفا را نگاشته است. طبری مدت خلافت ولید بن عبدالملک را نیز از قول زهری آورده و این آخرین خبری است که از وی نقل می‌کند.^(۲۷۷)

این نوع تحقیقات زهری حاکی از آن است که توجه به تجارب امت، یکی از عوامل مهم پیدایش تألیفات تاریخی بوده است؛ زیرا مسایلی از قبیل «اصل اجماع»، ظهور دسته‌های

سیاسی و مناقشات آنان پیرامون حوادث گذشته و به ویژه موضوع فتنه [دوران عثمان]، مسأله خلافت و این که آیا خلافت به انتخاب است یا به وراثت، مشکل سازمان اداری و خصوصاً مسأله سامان بخشیدن به تنظیم مالیاتها^(۲۷۸) و تشکیل دیوان، همگی نیازمند تحلیل و توصیفی است که می‌بایست از طریق مطالعات تاریخی حاصل شود.

زهری روایات مدینه را به ما عرضه می‌کند و این روایات، عموماً دلالت بر حَقانیت اَمّت دارند؛ فی‌المثل از این روایات در می‌یابیم که پیامبر(ص) برای رهبری اَمّت پس از خود، هیچ کس را معرفی نکرده است و اصل انتخاب را مقرر داشته نه وراثت را، اَمّت نیز ابوبکر را برگزیده‌اند. حتی علی(ع) هم که ابتدا از این انتخاب راضی نبود، بعدها به اختیار خود با وی بیعت نمود.

زهری ابوبکر و عمر را دو نمونه ممتاز درستکاری نشان می‌دهد، اما مسأله فتنه دوران عثمان دارای پیچیدگی بسیاری است و شکایاتی که از عثمان شده تا حدودی توجیه پذیرند. تصویری که زهری از واقعه به دست می‌دهد با روایات دیگری که از ماجرا عرضه می‌دارد متفاوت است و این خود بیانگر آن است که مدینه در دوران فتنه به دسته‌هایی منشعب شده بود. از روایات او در می‌یابیم که ابتدا علی بن ابی طالب(ع) نسبت به فتنه موضعی خیر خواهانه داشت، سپس گوشه گرفت و در زمان وقوع طوفان برکنار ماند، ولی به شدت از قتل عثمان متأثر شد؛ دیگر آن که علی(ع) به سبب آن که طبعاً نامزد خلافت به شمار می‌رفت و دارای منزلت و امتیازات بسیار بود، انتخاب شد.

هنگام بیان خروج طلحه و زبیر، روایات زهری طرفدار علی(ع) است و سایه منفی خفیفی بر شورشیان می‌افکند. در منازعه میان علی(ع) و معاویه نیز با این که معاویه به عنوان مظهر زیرکی ظاهر می‌شود، اما پیداست که حق به جانب علی(ع) است.

زهری روایت می‌کند که امام حسن(ع) در مقابل معاویه از خلافت کناره‌گیری کرد. او با بیان این ماجرا، کار خود را خاتمه می‌دهد.

نگاهی گذرا به آثار زهری نشانگر آن است که وی متأثر از دسته‌های سیاسی نبوده و

کوشیده است که حوادث را از دیدگاه مدینه نقل کند.

□

حال، ناگزیریم از روابط زهری با امویان سخنی بگوییم.^(۲۷۹) «یعقوبی» آورده است که عبدالملک مروان هنگام مبارزه با «عبدالله بن زبیر» تلاش می‌کرد که شامیان را از انجام حج باز دارد و برای تقویت موضع خویش، حدیثی را به زهری نسبت داد که «حج به مسجد الاقصی نیز جایز است!».^(۲۸۰) این حدیث فی نفسه مشکوک است، زیرا زهری در آن زمان (حوالی سال ۷۲، ۷۳ هجری) جوانی بیش نبوده و هنوز شهرتی نداشته است.

روایات موجود ذکر می‌کنند که زهری به دمشق سفر کرده و اتفاقاً در راه به عبدالملک برخورد و مشکل فقهی او را پاسخ گفته است. عبدالملک، زهری را نمی‌شناخت، ولی در این ملاقات دانش و ذکاوت او را پسندید و دیون او را پرداخت و به او هدیه‌ای بخشید و توصیه کرد که مطالعات خویش را ادامه دهد؛ و زهری به مدینه بازگشت.^(۲۸۱)

این روایت می‌رساند که در آن زمان، زهری دانشجو بود، زیرا چنان که وی اهمیتی را که در روایت یعقوبی آمده است واجد می‌بود، طبعاً نباید خلیفه در زمان مبارزه با «عبدالله بن زبیر» او را به بازگشت به مدینه توصیه نماید! از سوی دیگر روایتی موجود است که می‌رساند زهری از عبدالملک در زمان مبارزه‌اش با فرزند زبیر انتقاد می‌کرده است،^(۲۸۲) در نتیجه نمی‌توان روایت یعقوبی را پذیرفت. از این رو روایت زهری را درباره خودش می‌پذیریم که گفته است: «در زمان جنبش "ابن اشعث" به دمشق رفتم»؛^(۲۸۳) یعنی حدود سال ۸۰ هجری که هفت یا هشت سال پس از قیام فرزند زبیر بوده است.

احتمال می‌رود که تحقیقات زهری مدتی طولانی او را به اقامت در مدینه وادار کرده باشد و در همین ایام، دیدارهای ناپیوسته‌ای با دربار اموی داشته است. او سپس نواحی جنوبی فلسطین (نزدیک مرزهای حجاز) را برای اقامت برگزید و احتمالاً در این زمان است که به سبب مقام علمی‌اش از حجاز و دمشق (دربار اموی) نیز دیدار کرده است.^(۲۸۴) آن چنان که گفتیم عمر بن عبدالعزیز نیز او را بسیار گرامی می‌داشت.^(۲۸۵)

زهری در زمان «یزید بن عبدالملک» و «هشام» ترجیح می‌دهد که در دمشق مقیم شود و یزید بن عبدالملک او را به عنوان قاضی منصوب کرد. زهری هم چنین با «هشام بن عبدالملک» که او را به عنوان مربی فرزندش برگزیده بود، روابطی مستحکم داشت و همین امر سبب تقویت صبغة اسلامی در حکومت وی شد. هشام از او خواست که به منظور استفاده فرزندانش، احادیث خود را املاء کند^(۲۸۶) و از دو کاتب خواست که با او همراهی کرده در درس‌هایش حاضر شوند و احادیث او را بنویسند. آن دو نیز مدت یکسال چنین کردند.^(۲۸۷) و چه بسا این مسأله خود روشنگر علت وجود اکثر تألیفات او در مخزن کتب دربار اموی باشد. با این حال، در مجادله تندی که میان او و هشام واقع شد، ملاحظه می‌کنیم که زهری تحت تاثیر امویان قرار نگرفته است: «روزی هشام از او پرسید: در آیه «الذی تولی کبره منهم...»^(۲۸۸) منظور کیست؟ زهری پاسخ داد: «عبدالله بن ابی» مقصود است! هشام گفت: دروغ گفتی، منظور علی(ع) است! زهری پاسخ داد: من دروغ می‌گویم؟! از تو باکی ندارم، سوگند به خدا اگر هانفی از آسمان بگوید که پروردگار دروغ را حلال کرده است، دروغ نخواهم گفت!»^(۲۸۹) این همان زهری دانشمند است!

خدمات زهری در زمینه مطالعات تاریخی، به دیدگاه تاریخی و تحقیقات او در تاریخ صدر اسلام منحصر نیست، بلکه او با تدوین احادیث نیز خدمت بزرگی به علم تاریخ کرده است. در منزلش انواع کتب او را از همه سو احاطه کرده بودند^(۲۹۰) و مخزن کتب امویان شامل بارهایی از دفاتر دانش او بود که برای هشام بن عبدالملک نگارش یافته بود.^(۲۹۱)

اما درباره حدیثی که بدو منسوب بوده و در آن گفته است: «از نوشتن کراهت داشتیم، تا این که امراء ما را بدان مجبور ساختند؛ پس بهتر دیدم که هیچ مسلمانی را از آن محروم نسازم»^(۲۹۲) به نظر می‌رسد که این حدیث انعکاسی از آرای محدثین می‌باشد که بعدها به وجود آمده‌اند، زیرا زهری از زمانی که دانشجو بود عادت داشت احادیث را بنویسد.^(۲۹۳)

روایت زیر که از معاصرانش نقل شده، نوشتن علوم را توسط او امری طبیعی به شمار آورده است: «لیث می‌گوید به ابن شهاب گفتم: ای کاش این کتاب‌ها را برای مردم وضع

می‌کردی و فقط به تدوین می‌پرداختی! زهری پاسخ داد: هیچ کس چون من این علم را رواج نداده و در راه آن به اندازه من تلاش نکرده است.^(۲۹۴) زهری به نوشتن بها داد، چون گفت: «خواندن از دانشمند و سماع از او مساوی هستند، ان شاء الله!».^(۲۹۵)

«عبدالله بن عمر» می‌گوید: «زهری را می‌دیدم که کتابی را به کسی می‌دهد و آن را بر آن‌ها نمی‌خواند و آن را بر او نمی‌خوانند، بلکه می‌پرسند: آیا این کتاب را از تو روایت کنیم و او پاسخ می‌دهد: آری!».^(۲۹۶) «مالک بن انس» نقش زهری را در کتابت حدیث در یافته و گفته است: «نخستین کسی که دانش را تدوین کرده ابن شهاب است».^(۲۹۷) او با این کار راه را برای دیگران گشود.

بدین ترتیب، معلوم است که زهری خطوط کلی تألیف سیره نبوی و چارچوب اصلی آن را مشخص ساخته و در ضبط و ثبت روایات مدینه نیز نقشی اساسی داشته است. لذا اگر «عروة بن الزبیر» پیشتاز علم تاریخ باشد، زهری مؤسس مکتب تاریخی مدینه است. او با تحقیقات جدی خویش، علم مغازی (سیره) را بنیان نهاد، لذا برخلاف آنچه که برخی پنداشته‌اند، این علم زاینده داستان‌های قصه‌پردازانی از قبیل «وهب بن منبه» نیست.

شاگردان زهری از قبیل «موسی بن عقبه» و «ابن اسحاق» نیز در طریقی که او ترسیم کرده سپردند. هر چند «ابن اسحاق» موادی نیز از داستان‌های عامیانه و اسرائیلیات گرفته و از این رو سطح مطالعات تاریخی‌اش تنزل کرده است، اما در عین حال مواد اصلی سیره او روایات زهری است.

واضح است که توجه به تجارب و دستاوردهای امت، یکی از عوامل تحقیقات و مطالعات تاریخی زهری بوده است و می‌بینیم که غنچه‌های کار عروة، نزد زهری رشد کرده و به بار نشستند.

سرانجام، سخن آخر این که زهری با دانش و سعی خود، مطالعات تاریخی را بر اصلی ثابت و استوار بنیان نهاد که به حفظ نخستین روایات تاریخی انجامید.

پی نوشت‌ها:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از صفحه ۶۱-۱۰۲ کتاب «بحث في نشأة علم التاريخ عند العرب»، بیروت، دارالشروق، ۱۹۸۳.
۲. مغازی، معمولاً به معنای درگیری‌ها و جنگ‌هاست. با این که این معنی به لحاظ لغوی صحیح است، اما منظور ما از این کلمه در این مورد، دوره رسالت پیامبر(ص) است.
۳. رک: بلاذری، *انساب الاشراف*، ن. شلوستنجر، (قدس، بی نا، ۱۹۴۰م) ج ۵، ص ۳۷۱؛ جاحظ، *البيان و التبيين*، ن. عبدالسلام هارون، ۳ اجزاء، (قاهره، بی نا، ۱۹۴۸) ج ۱، ص ۱۸۰؛ طبری، *تاریخ الرسل و الملوك*، ن. دی خویه، (لیدن، بی نا، ۱۸۷۹-۱۹۰۱) ج ۲، ص ۲۳۱۳؛ ذهبی، *تراجم الرجال*، ن. فیشر، (لیدن، بی نا، ۱۸۹۰)، ص ۴۰؛ کسانی که ابن اسحاق از ایشان روایت کرده است.
۴. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، جزءان، (قاهره، بولاق، ۱۲۹۹) ج ۲، ص ۴۲۱؛ ذهبی، *پیشین*، ص ۴۸.
۵. ابن حجر العسقلانی، *تهذیب التهذیب*، (حیدر آباد دکن، بی نا، ۱۳۲۵) ج ۷، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ ابن سعد، *کتاب الطبقات الكبير*، ن. سناء، ۹ اجزاء، (لیدن، بی نا، ۱۹۰۴-۱۹۴۰)؛ سخاوی، *الإعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ*، (دمشق، بی نا، ۱۳۴۹ / ۱۹۳۰) ج ۵، ص ۱۲۳؛ ذهبی، *پیشین*، ص ۴۸.
۶. طبری، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۲۶۶؛ ابن سعد، *پیشین*، ص ۱۳۵؛ ذهبی، *پیشین*، ص ۴۲ و ۴۸.
۷. ابن قتیبه، *المعارف*، ن. وستنفلد، (قاهره، بی نا، ۱۹۳۵)، ص ۹۸؛ ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۲۱. روایات دیگر وفات او را سال ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰ و ۱۰۱ هـ ذکر می‌کنند؛ ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۷، ص ۱۸۴؛ ذهبی، *پیشین*، ص ۴۸.
۸. بلاذری، *فتوح البلدان*، ن. دی خویه، (قاهره، بی نا، ۱۹۳۲)، ص ۲۱۹؛ هوروفتس، *المغازی الاولى و مؤلفوها*، تعریب حسین نصار، (بی جا، بی نا، بی تا) ص ۱۳.

۹. ابن خلکان، پیشین.
۱۰. ابن سعد، پیشین، ص ۱۳۴؛ ذهبی، پیشین، ص ۴۲ و ۴۳.
۱۱. ابن سعد، پیشین، ص ۱۳۳؛ ذهبی، پیشین، ص ۴۱.
۱۲. ذهبی، پیشین، ص ۴۵.
۱۳. ابن سعد، پیشین، ص ۱۳۵؛ ذهبی، پیشین، ص ۴۳ و ۴۴.
۱۴. ابن سعد، پیشین، ص ۱۳۳؛ ذهبی، پیشین، ص ۴۵.
۱۵. ابن حجر، پیشین، ص ۱۸۲؛ ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، (بی جا، دارالکتب، بی تا) ج ۸، ص ۸۹-۹۳؛ ذهبی، پیشین، ص ۴۵. جاحظ در البیان و التبيين، ج ۲، ص ۲۰۲ می‌گوید: «عروه پسرانش را اندرز می‌داد که دانش بیاموزید که اگر افراد حقیر قومی باشید، چه بسا بزرگان قومی دیگر شوید». بنگرید به ابن سعد، پیشین، ص ۱۳۴.
۱۶. برای اطلاع از ارتباط عروه با امویان ر.ک: وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۰ و ۴۲۱؛ الاغانی، ج ۴، ص ۱۱۸ و ۱۲۳ و ۱۴۷، ج ۱۶، ص ۴۴ و ۴۵؛ البیان و التبيين، ج ۲، ص ۷۰.
۱۷. طبری، پیشین، ص ۱۱۴۰-۱۸۳۵.
۱۸. ابن هشام، سيرة سيدنا محمد، ن. وستنفلد، جزءان، (قاهره، بی نا، ۱۹۳۶) ج ۱، ص ۲۴۹.
۱۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۴۷؛ الاغانی، ج ۲، ص ۱۵.
۲۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵۴.
۲۱. همان، ص ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱.
۲۲. ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۶.
۲۳. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹۹؛ ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۵۷ و ۵۸.
۲۴. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۵۰.
۲۵. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۸۵؛ ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۹.
۲۶. ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۹.
۲۷. انفال (۸) آیه ۳۹.
۲۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵.

۲۹. هوروفتس، پیشین، ص ۲۰.
۳۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۳۴ به بعد. روایت دیگری نیز در دست است که ماجرای هجرت را مشابه روایت فوق بیان می‌کند، اما سلسله اسناد آن با روایت مذکور متفاوت است. ر.ک: طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۳۷.
۳۱. این موارد موجب شده است که «هوروفتس» این روایت و دو روایت قبلی را جزئی از نامه عروه به عبدالملک مروان به شمار آورد. ر.ک: پیشین، ص ۲۰. ولی من چنین عقیده‌ای ندارم.
۳۲. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۴۲؛ ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۷.
۳۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵؛ ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۸.
۳۴. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۶.
۳۵. بقره (۲) آیه ۲۱۷.
۳۶. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۷۳.
۳۷. همان، ص ۱۲۸۴ - ۱۲۸۸.
۳۸. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۷.
۳۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹۶؛ ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۳.
۴۰. واقدی، المغازی، (قاهره، جماعة نشر الكتب القديمة، ۱۹۴۸)، ص ۴۳.
۴۱. انفال (۸) آیه ۵۸.
۴۲. واقدی، پیشین، ص ۱۳۹ - ۱۴۱؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۶۰.
۴۳. واقدی، پیشین، ص ۲۷۰.
۴۴. همان، ص ۲۷۵.
۴۵. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۶۳.
۴۶. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۵؛ قاسم بن سلام ابوعبید، الاموال، ن. محمد حامد الفقی، (قاهره، بی نا، ۱۳۵۳)، ص ۱۲۹؛ ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۲؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۹۴.
۴۷. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۱۷؛ ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۷ و ج ۴، ص ۲۹۵ به روایتی دیگر از عروه درباره ازدواج باجویری.

۴۸. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۹. اشاره‌ای به حدیث إفک در طبری نیز موجود است. ر.ک: پیشین، ج ۱، ص ۱۵۱۸.
۴۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۳۴؛ ابن سلام، پیشین، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۹.
۵۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۱۰؛ ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۱۵.
۵۱. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۱۷؛ ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۲۴.
۵۲. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۳۲ - ۱۶۳۶ و ۱۶۴۴؛ ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۶۰.
۵۳. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۵۴.
۵۴. همان، ص ۱۷۷۰.
۵۵. همان.
۵۶. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۶۰؛ ابن سلام، پیشین، ص ۱۹۹.
۵۷. ابن سلام، پیشین، ص ۱۳.
۵۸. همان، ص ۲۰.
۵۹. همان، ص ۲۷.
۶۰. همان، ص ۱۹۰.
۶۱. همان، ص ۲۰۰.
۶۲. همان، ص ۲۰۰.
۶۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۸۱؛ ابن سلام، پیشین، ص ۲۰۱.
۶۴. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۷۳.
۶۵. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۰۸ - ۱۸۰۹؛ ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۲۹۹.
۶۶. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱۳ و ج ۲، ص ۴۴۷ - ۴۵۴؛ ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۴.
۶۷. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۱، استقامت.
۶۸. همان، ج ۱، ص ۱۷۷۰.
۶۹. همان، ج ۳، ص ۲۴۵۸.
۷۰. همان، ج ۲، ص ۴۱۶.

۷۱. همان، ص ۴۷۵.
۷۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۹۹.
۷۳. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۵۰۳ و ج ۱، ص ۲۰۸۵، لیدن.
۷۴. همان، ج ۱، ص ۲۰۸۵.
۷۵. همان، ج ۲، ص ۲۱۳۵.
۷۶. همان، ج ۱، ص ۱۸۲۵؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۴.
۷۷. ابن سلام، پیشین، ص ۲۱۱.
۷۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۲۸ - ۲۱۳۰.
۷۹. همان، ص ۲۳۴۸.
۸۰. همان، ص ۳۲۵۱.
۸۱. همان، ص ۲۵۲۲.
۸۲. همان، ص ۳۲۰۷. عروه از قتل برادرش «مصعب» خبری ذکر کرده و تحلیل «عبدالملک بن مروان» از این ماجرا را نیز نقل کرده است. ر.ک: طبری، پیشین، ج ۲، ص ۸۱۱.
۸۳. در تاریخ طبری اشاره‌ای گذرا به ماجرای به دست گرفتن شمشیر پیامبر(ص) در غزوة «احد» توسط «ابودجانه» هست. ر.ک: طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۴.
۸۴. سخاوی، الاعلان، ص ۸۸.
۸۵. حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۱، ص ۱۹۴۱ - ۱۹۴۳ (۱۹۴۳)، ج ۲، ص ۱۷۴۷.
۸۶. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۴۷، ۱۱۵۴، ۱۱۸۵، ۱۲۳۷، ۱۳۳۱، ۱۵۳۴، ۱۴۵۴، ۱۸۰۸، ۱۸۰۹، ۱۸۱۳، ۱۸۲۵، ۱۸۳۵، ۲۱۲۸، ۲۲۵۱.
۸۷. همان، ص ۱۱۴۰، ۱۱۶۷، ۱۱۹۹، ۱۱۷۳، ۱۲۹۶، ۱۵۱۸، ۱۶۵۴، ۱۳۶۰، ۱۶۱۰، ۱۶۱۷، ۱۶۷۰، ۱۴۶۳، ۱۸۳۶، ۲۰۸۵، ۲۱۲۵، ۲۵۲۲، ۲۳۰۷.
۸۸. همان، ص ۱۲۲۴.
۸۹. همان، ص ۱۲۸۴.

۹۰. همان، ص ۱۳۶۰.
۹۱. الممتحنه (۶۰) آیه ۱۰.
۹۲. ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۰.
۹۳. ذهبی، پیشین، ص ۴۶. درباره آغاز وحی، ر.ک: طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۴۷ و درباره ماجرای هجرت: طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۳۴ - ۱۳۴۰. و برخی زیج‌های پیامبر: طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۶۲ - ۱۵۴۷.
۹۴. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۴۸، ۳۲۰۷ و ج ۲، ص ۸۱۱.
۹۵. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۶.
۹۶. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۸۵.
۹۷. همان، ص ۱۱۵۴.
۹۸. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۵۱. خبر استهزا کنندگان پیامبر(ص).
۹۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۸۸.
۱۰۰. الاغانی، ج ۳، ص ۱۵.
۱۰۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵.
۱۰۲. ذهبی، پیشین، ص ۴۶. هنگامی که به عروه گفته شد: تو چه راوی بزرگی هستی! گفت: در مقابل عایشه چیزی نیستم، زیرا هر چه روایت به او می‌رسید، شعری درباره آن می‌سرود.
۱۰۳. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۸۴.
۱۰۴. همان، ص ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱.
۱۰۵. همان، ص ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵.
۱۰۶. دائرة المعارف اسلامی، (بی جا، بی نا، بی تا). ماده «سیره».
۱۰۷. بخاری، التاريخ الكبير، (حیدرآباد دکن، دائرةالمعارف، ۱۳۶۰ - ۱۳۶۴ هـ)، ج ۱، ق ۱، ص ۲۲۱؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۳۹؛ یافعی، مرآة الجنان، ۴ اجزاء، (حیدرآباد دکن، دائرةالمعارف النظامیه، ۱۳۳۷ - ۱۳۳۹)، ج ۱، ص ۲۶۰؛ عبدالرحمن ابن جوزی، صفوة الصفوة، جزءان، (حیدرآباد دکن، دائرةالمعارف العثمانیه، ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ هـ)، ج ۲، ص ۷۹؛ ذهبی، ZPMGXIV، ۱۸۹۰، ص ۴۳۵؛ ذهبی، پیشین، فیشر، ص ۷۳؛ ابن کثیر،

البدایة و النهایة فی التاریخ، ۱۴ جزء، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۳۴۸ - ۱۳۵۸)، ج ۱، ص ۴۳۴: تواریخ دیگری ذکر می‌کنند که عبارت است از سال ۱۲۳ و ۱۲۵ هـ، اما هر دو سال ۱۲۴ هـ را تأیید می‌کنند. بنگرید به الاغانی، ج ۶، ص ۱۰۶.

۱۰۸. ذهبی: پیشین، ص ۷۳؛ ابن جوزی، صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۷۹؛ ابن کثیر، البدایة، ج ۹، ص ۷۴. الواقدی سال ۸۵ را ذکر می‌کند. ذهبی، تذكرة الحفاظ، (حیدرآباد دکن، دائرة المعارف النظامية، ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴)، ج ۱، ص ۱۰۲؛ ابن خلکان: وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۲، ۱۳۱۰ قاهره.

۱۰۹. ابن کثیر، پیشین، ص ۳۴۴.

۱۱۰. ذهبی، ZDMG، ص ۴۳۵.

۱۱۱. برای اطلاعات عمومی درباره «زهري» بنگرید به: ابن سعد: پیشین، ج ۴، ق ۱، ص ۹۲، لیدن، ج ۵، ص ۱۵۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (لیدن، بی‌نا، بی تا) ج ۲، ص ۱۱۹؛ ابن خلکان، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۱؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۳۹؛ ذهبی، پیشین، ص ۷۱؛ ذهبی، تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ابونعیم اصفهانی، حلایة الاولیاء، ۱۰ اجزاء، چاپ اول (قاهره، بی‌نا، ۱۹۳۲ - ۱۹۳۸) ج ۱، ص ۳۷۰ و ۳۷۱؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۲؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۷۸.

۱۱۲. مدت شش تا ده سال در درس او حاضر شد. ذهبی، تراجم، ص ۶۷.

۱۱۳. بخاری، تاریخ کبیر، ج ۱، ق ۱، ص ۴۵۱.

۱۱۴. الاغانی، ج ۸، ص ۹۲ و ۹۳.

۱۱۵. همان، ج ۸، ص ۹۲؛ ابن حجر، پیشین، ج ۷، ص ۶۵.

۱۱۶. ذهبی، تراجم، ص ۶۹؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۶۰؛ بخاری، پیشین، ص ۲۲۱؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ۷۷ و ۷۸.

۱۱۷. سمعانی، کتاب الانساب، (لیدن، بی‌نا، ۱۹۱۲) ص ۲۸۱؛ ذهبی، تراجم، ص ۶۸؛ ابن حجر، پیشین، ج ۷، ص ۶۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۲۴۲.

۱۱۸. بخاری، پیشین، ج ۴، ص ۳۲؛ ابونعیم اصفهانی، حلایة الاولیاء، ج ۳، ص ۳۶۰؛ ابن حجر، پیشین، ج ۷، ص ۶۵؛ ذهبی، تراجم، ص ۴۵.

۱۱۹. بخاری، صحیح، چاپ بولاق، ج ۵، ص ۱۴.

۱۲۰. سخاوی، الاعلان بالتویخ لمن ذم التاريخ، ص ۸۸؛ ابن سیدالناس، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمالیل و السیر، جزءان، (قاهره، بی نا، ۱۳۵۶) ج ۱، ص ۸۱
۱۲۱. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.
۱۲۲. واقدی، پیشین، متن کامل که استاد جونز براساس نسخه موزه بریتانیا مورد تحقیق قرار داده و هنوز به چاپ نرسیده است. ص ۵۱، ۲۱۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۵۶۲، ۸۲۸، ۸۶۹، ۱۰۲۵. بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۲۵، ۲۶، ۶۷، ۹۷؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱۵.
۱۲۳. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۳۸۳، ۵۱۹؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۳۴.
۱۲۴. مانند: ابن کعب بن مالک. رک: واقدی، نسخه خطی، ص ۱۶۲، ۲۰۸؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۱ و انس بن مالک، طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۲۹ و محمد بن جبیر بن مطعم، واقدی، نسخه خطی، ص ۳۸۱ و ابن سیدالناس، پیشین، ج ۱، ص ۳۰ و ابن عباس، طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۶۹ و ابن سیدالناس، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۵ و عبدالله بن عمرو بن العاص، ابن هشام، ن - و ستغفلا، ص ۴۱۲ و ابن سلمه بن عبد الرحمان بن عوف، طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۱۹؛ واقدی، نسخه خطی، ص ۷۵۴؛ ابن سیدالناس، ج ۱، ص ۱۴۲ و مالک بن اوس الحدان، واقدی، نسخه خطی، ص ۲۴۹ - ۲۶۳.
۱۲۵. ذهبی، تراجم، ص ۶۹.
۱۲۶. ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۷۷ و ۷۸؛ ابو نعیم، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۰ و ۳۶۱؛ ذهبی، تراجم، ص ۶۸ - ۷۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۲ و ۳۴۳؛ هوروفتس، پیشین.
۱۲۷. تاریخ کبیر، ق ۱، ج ۱، ص ۶۲۱؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۷۷؛ ذهبی، تراجم، ص ۶۸، ۷۲؛ یافعی، مرآة الجنان، ص ۲۶۱؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۲.
۱۲۸. طبری، المنتخب من کتاب ذیل المذیل، (بی جا، بی نا، بی تا) ص ۹۷.
۱۲۹. سخاوی، الاعلان، ص ۸۸
۱۳۰. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.
۱۳۱. الاغانی، ج ۱۹، ص ۵۹.
۱۳۲. طبری، المنتخب، ص ۹۷.
۱۳۳. طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۱۱۲.

۱۳۴. همان، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.
۱۳۵. همان، ج ۱، ص ۱۲۵۳.
۱۳۶. ابو نعیم، پیشین، ج ۳، ص ۳۷۲؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۸.
۱۳۷. ابو نعیم، پیشین، ص ۳۷۵.
۱۳۸. بخاری، صحیح البخاری، ۱۸ اجزاء، (قاهره، بولاق، ۱۲۹۶ هـ) ج ۱، ص ۲۷؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۹.
۱۳۹. ابو نعیم، پیشین، ص ۳۷۴.
۱۴۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۳.
۱۴۱. ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۲۵.
۱۴۲. همان؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۶.
۱۴۳. سخاوی، الاعلان، ص ۸۸.
۱۴۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۳.
۱۴۵. ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۴۷ - ۵۰؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵۴.
۱۴۶. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۱۴.
۱۴۷. همان، ص ۱۱۴۵.
۱۴۸. همان، ص ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸؛ ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۵؛ ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۹؛ بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۱۱۵.
۱۴۹. ابن الندیم، الفهرست، ن. فلوجل، (لایپزیگ، بی نا، بی تا)، ص ۲۵؛ ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۸۸؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵۵.
۱۵۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵۵؛ ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۸۵.
۱۵۱. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۶۷؛ ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۹۱.
۱۵۲. ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
۱۵۳. ابن هشام، پیشین، ص ۲۸۲ و ۲۸۳؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۱۳.
۱۵۴. ابن سید الناس، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸؛ بخاری، پیشین، ج ۴، ص ۹۹، ۱۱۶، ۱۳۰؛ ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۴۱.

۱۵۵. ابن هشام، پیشین، ص ۲۱۷ تا ۲۲۳؛ ابن سیدالنَّاس، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵، ۱۲۶، ۲۹۲.
۱۵۶. ابن سیدالنَّاس، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.
۱۵۷. همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
۱۵۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۱۳؛ ابن سیدالنَّاس، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ بخاری، پیشین، ج ۴، ص ۲۴۳.
۱۵۹. ابن هشام، پیشین، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.
۱۶۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۵۰، ۱۲۵۶؛ ابن سیدالنَّاس، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ بخاری، پیشین، ص ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۸ و ج ۵، ص ۴۳.
۱۶۱. ابن هشام، پیشین، ص ۴۱۷.
۱۶۲. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۷۳.
۱۶۳. واقدی، پیشین، ص ۱۰؛ ابن سیدالنَّاس، ج ۱، ص ۲۲۹.
۱۶۴. ابن هشام، پیشین، ص ۳۹۳ و ۴۹۴.
۱۶۵. همان، ص ۵۹۱.
۱۶۶. ابن سیدالنَّاس، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱، ۲۳۶.
۱۶۷. همان، ص ۲۳۹.
۱۶۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۹۱ به بعد؛ *الآغانی*، ج ۴، ص ۱۷۰.
۱۶۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۱۲.
۱۷۰. همان ص ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰ و نسخه خطی، ص ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۱۳۱؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳.
۱۷۱. واقدی، پیشین، ص ۶۲، ۸۲ و نسخه خطی، ص ۱۰۱.
۱۷۲. همان، ص ۸۹، ۱۰۹-۱۱۱ و نسخه خطی، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.
۱۷۳. همان، ص ۱۴۲ و نسخه خطی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.
۱۷۴. همان، ص ۱۴۴ و ۱۴۵ و نسخه خطی، ص ۱۶۲.
۱۷۵. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹.

۱۷۶. واقدی، پیشین، ص ۱۵۱.
۱۷۷. الانفال (۸) آیه ۵۸.
۱۷۸. واقدی، پیشین، ص ۱۳۹ - ۱۴۱ و نسخه خطی، ص ۱۵۶ - ۱۵۸؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۶۰.
۱۷۹. واقدی، پیشین، ص ۱۴۳ و نسخه خطی، ۱۲۴.
۱۸۰. واقدی، پیشین، ص ۱۵۹.
۱۸۱. واقدی، نسخه خطی، ص ۱۸۵؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۸۴ به بعد؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج ۲، ص ۲ به بعد.
۱۸۲. واقدی، پیشین، ص ۱۶۴ - ۱۶۸ و نسخه خطی، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.
۱۸۳. ابن هشام، پیشین، ص ۵۹۱.
۱۸۴. واقدی، پیشین، ص ۱۸۴ و ۱۸۵ و نسخه خطی، ص ۲۰۸؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰۶؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج ۲، ص ۱۱، ۱۲، ۵.
۱۸۵. واقدی، پیشین، ص ۱۸۵ و ۱۸۶ و نسخه خطی، ص ۲۱۹؛ طبری، ج ۱، ص ۱۴۰۶ و ۱۴۰۷.
۱۸۶. واقدی، پیشین، ص ۲۱۲.
۱۸۷. ابن هشام، پیشین، ص ۵۷۶؛ واقدی، پیشین، ص ۲۳۹؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج ۲، ص ۲۱.
۱۸۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۵۱؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۸ - ۲۱؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج ۲، ص ۴۸، ۵۰، ۵۱؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۱۵۸ به بعد و ۳۳۱ - ۳۳۲؛ یحیی بن آدم، الخراج، (بی جا، بی نا، بی تا) ص ۳۳.
۱۸۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۶۲؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۳۸۷ به بعد - ابن سیدالناس، ص ۵۸ به بعد.
۱۹۰. طبری، ج ۱، ص ۱۴۷۳، واقدی (نسخه خطی)، ص ۴۲۱ - ۴۲۴.
۱۹۱. واقدی، پیشین، ص ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶ - طبری، ج ۱، ص ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶.
۱۹۲. طبری، ج ۱، ص ۱۴۸۵؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج ۲، ص ۶۸.
۱۹۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۳.
۱۹۴. ابن سیدالناس، پیشین، ج ۲، ص ۷۴.

۱۹۵. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۴۸۰ و ۴۸۱.
۱۹۶. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۱۷ به بعد؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۷ به بعد؛ بخاری، پیشین، ج ۵، ص ۵۴-۵۶.
۱۹۷. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۵۰۸؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.
۱۹۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۲۹؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۳؛ ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۲.
۱۹۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۳۱-۱۵۳۷؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵؛ واقدی، نسخه خطی، ص ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۳۰؛ ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.
۲۰۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۴۹ و ۱۵۵۰؛ ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۷۴۰-۷۴۹؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵، ۱۱۹؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.
۲۰۱. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۷۷۹؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۶۳۴-۶۵۷؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۶-۱۳۷.
۲۰۲. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۷۵.
۲۰۳. ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸؛ بلاذری، پیشین، ص ۵۹؛ ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۲۵.
۲۰۴. غزوة القضية، واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۶۷۰ به بعد. زهری در شمار راویان آن است. سرّیه ابی العوجاء السّلمی، پیشین، ص ۶۸۰. این دو سرّیه در سال هفتم هجری اتفاق افتاد و سرّیه‌ای نیز به «ذات الطلاء» اعزام شد. (سال هشتم هجری)؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰.
۲۰۵. ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۷۴۷-۷۴۹.
۲۰۶. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۲۰؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰.
۲۰۷. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۷۳۱.
۲۰۸. طبری، ج ۱، ص ۱۶۲۸- ابن هشام، ج ۲، ص ۸۱۰- بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۹۰- واقدی، نسخه خطی، تاریخ فتح را ذکر می‌کند. ص ۸۱۸.
۲۰۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۶۵ و ۱۵۶۶؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۷۶۶، ۷۹۵ و بنگرید به

ص ۵۶۵ و ۵۶۶.

۲۱۰. ابن هشام؛ پیشین، ج ۲، ص ۸۴۴؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۸۱۸ و ۸۱۹؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.
۲۱۱. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۶۱ و ۱۶۶۲؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۸۲۶ و ۸۲۹؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۱.
۲۱۲. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۸۶۹ و ۸۷۰.
۲۱۳. بخاری، پیشین، ج ۴، ص ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵.
۲۱۴. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۸؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۸.
۲۱۵. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۶۸.
۲۱۶. همان، ص ۵۹.
۲۱۷. همان، ص ۶۳.
۲۱۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۳۹.
۲۱۹. همان، ص ۱۵۶۵ و ۱۵۶۶؛ بخاری، پیشین، ج ۴، ص ۲ - ۴.
۲۲۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۷۲.
۲۲۱. ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۷۹.
۲۲۲. ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.
۲۲۳. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۸۹۶ - ۹۰۳.
۲۲۴. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۷۶؛ بخاری، پیشین، ج ۵، ص ۱۷.
۲۲۵. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸۸؛ ابن سیدالنّاس، پیشین، ج ۱، ص ۳۰؛ بخاری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۲.
۲۲۶. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص ۱۰۰۱ - ۱۰۰۵ به بعد.
۲۲۷. همان، ص ۱۰۲۵.
۲۲۸. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۰۰، ۱۸۰۹ و ۱۸۱۰؛ ابن سیدالنّاس، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۳۷؛ بخاری، ج ۴، ص ۴۵ - ۵۰ و ج ۵، ص ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱.
۲۲۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱۳؛ ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۱۰.

۲۳۰. طبری، ج ۱، صص ۱۸۱۴، ۱۸۳۴، ۱۸۳۵؛ بخاری، *التاریخ الکبیر*، ج ۱، ق ۱، ص ۸.
۲۳۱. طبری، ج ۱، ص ۱۸۳۱؛ ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶؛ *صحیح*، ج ۴، ص ۱۶۳.
۲۳۲. طبری، ج ۱، ص ۱۱۱۶.
۲۳۳. بنگرید به صفحه‌های قبل همین مقاله.
۲۳۴. ابن کثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۳۴۳؛ ذهبی، ZDMG 1890، ص ۴۳۱.
۲۳۵. ذهبی، *پیشین*، ص ۷۲. این سخن را از زهری نقل کرده است: «پیروی از سنت موجب نجات است.» مقایسه کنید با ابن هشام، *پیشین*، ج ۱، ص ۷۹. زهری می‌گوید: «خداوند با چیزی برتر از علم عبادت نشده است.»
۲۳۶. دانش بیاموزید تا بر قوم خویش سروری کنید. این سخن هم به عروه و هم به زهری نسبت داده شده است. ر.ک: بخاری، *التاریخ الکبیر*، ج ۱، ص ۳۲؛ ذهبی، *پیشین*، ص ۴۵.
۲۳۷. عمرو بن دینار می‌گوید: «در نقل حدیث دقیق‌تر و با امانت‌تر از زهری ندیده‌ام.» ر.ک: ذهبی، ZDMG 1890، ص ۴۳۱.
۲۳۸. طبری، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۵۱۷؛ ابن سیدالنّاس، *پیشین*، ج ۱، ص ۹۶.
۲۳۹. واقدی، *پیشین*، نسخه خطی، ص ۱۵۶، ۱۵۷، ۵۶۲، ۵۷۰؛ ابن سیدالنّاس، *پیشین*، ج ۲، ص ۹۶ به بعد و ۱۲۱.
۲۴۰. واقدی، *پیشین*، نسخه خطی، ص ۵۶۲ - ۵۷۰ و ۵۷۲ - ۵۷۳؛ ابن سیدالنّاس، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۲۲.
۲۴۱. طبری، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۴۷۳؛ واقدی، *پیشین*، نسخه خطی، ص ۴۲۱ و ۴۲۲.
۲۴۲. طبری، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۵۹۴.
۲۴۳. ابن هشام، *پیشین*، ج ۲، ص ۸۹۴ درباره «ذات انواط».
۲۴۴. طبری، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۱۵۴، ۱۳۶۰، ۱۴۸۵.
۲۴۵. ذهبی، *پیشین*، ص ۷۳ می‌گوید: «زهری صحبت می‌کند و می‌گوید شعرها و احادیث را بگویند، چون نَفْس‌ها متنفر و گوش‌ها ملول و خسته شدند.»
۲۴۶. طبری، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۵۶۵ و ۱۵۶۶.
۲۴۷. همان، ص ۱۰۱۴.

۲۴۸. همان، ص ۱۱۴۵.

۲۴۹. ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۲۵۰. ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۸۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۲؛ ابونعیم، *حلیة الاولیاء*، ج ۳، ص ۳۶۲.
در *صفوة الصفوة* آمده است که «و اگر از پیامبران و اهل کتاب سخن بگویند، می‌گویم سخنش خوب نیست مگر این...».

۲۵۱. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۹۲. به نظر می‌رسد این‌گونه اخبار، جز در مغازی زهری نبوده است.

۲۵۲. واقدی، پیشین، ص ۹۴ و نسخه خطی، ص ۵۶۹ و ۵۷۰؛ طبری، ج ۱، ص ۱۶۵۲ و ۱۶۵۳.

۲۵۳. ذهبی، پیشین، ص ۷۳؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۳.

۲۵۴. *الآغانی*، ج ۴، ص ۴۹.

۲۵۵. ZDMGXLIV 1890 p. 343؛ ابونعیم، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۱؛ ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۸-
ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۷۸ می‌گوید: «و اگر از بادیه‌نشینان و از انساب سخن بگویند، می‌گویم سخنش خوب نیست مگر این...».

۲۵۶. *الآغانی*، ج ۱۹، ص ۵۹.

۲۵۷. مصعب بن عبدالله زبیری، *نسب قریش*، ن. لیقی پروفنسال، (قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۳) ص ۳.

۲۵۸. ذهبی، پیشین، ص ۶۸. قره بن عبدالرحمان گفته است: «زهری جز کتاب‌نسب قومه‌اش کتاب دیگری ندارد».

۲۵۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۲۰ - ۱۸۲۴؛ ابن هشام، پیشین، [چاپ وستفالد]، ص ۶۷۳ - ۶۷۶. درباره

شدت تأثر ناشی از رحلت پیامبر(ص) بنگرید به طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱۶ و ۱۸۱۷.

۲۶۰. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۴۲، ۲۱۴۳، ۱۸۲۸، ۱۸۲۹.

۲۶۱. همان، ص ۱۸۲۵ - ۱۸۲۷ و درباره وفات ابوبکر، ص ۲۱۲۸.

۲۶۲. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۶۵۰ به بعد و ۴۵۵.

۲۶۳. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۵، ص ۲۱.

۲۶۴. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۳۱، ۲۷۵۷، ۲۷۵۸، ۲۷۹۸.

۲۶۵. ابن الندیم، *فهرست*، ص ۲۴.

۲۶۶. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۶۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵.
۲۶۷. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶-۲۷، ۳۸-۳۹، ۸۸-۸۹.
۲۶۸. همان، ص ۲۶، ۶۷ به بعد و ۸۹.
۲۶۹. همان، ص ۶۲، ۶۷-۶۹.
۲۷۰. همان، ص ۲۶، ۸۸-۹۰.
۲۷۱. همان، ص ۶۲، ۶۷-۷۰، ۸۵، ۹۱، ۹۷؛ طبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۷۱، ۳۰۵، ۳۱۲.
۲۷۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۹-۷۱، ۹۱-۹۲.
۲۷۳. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۶۹، ۳۱۰۲، ۳۱۰۳، ۳۱۸۵، ۳۱۸۷.
۲۷۴. همان، ص ۳۲۴۱، ۳۲۴۲، ۳۳۴۱، ۳۳۴۲، ۳۳۹۰-۳۳۹۲.
۲۷۵. همان، ص ۱، ۵-۷.
۲۷۶. همان، ج ۲، ص ۱۴۹.
۲۷۷. همان، ج ۲، ص ۱۲۶۹.
۲۷۸. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۹-۲۰، ۵۹، ۶۸، ۸۰، ۳۸۴.
۲۷۹. ذهبی، پیشین، ص ۷۲. گلدزیهر، مطالعات اسلامی، Muh - Studien (بی جا، بی نا، بی تا) ج ۲، ص ۳۵-۳۸، ۴۰ فاقد دقت لازم است.
۲۸۰. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ن. هوتسما، جزءان، (نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۸) ج ۲، ص ۳۱۱.
۲۸۱. ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۰ و ۳۴۱؛ ذهبی، پیشین، ص ۷۰؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۳۹ که اضافه می کند عبدالملک بنا به درخواست زهری برای او مقرری تعیین کرد. بنگرید به: ابن سعد، پیشین، ج ۷، ص ۱۵۷؛ ابن قتیبه، پیشین، ص ۲۲۸.
۲۸۲. بلاذری، انساب الاشراف، [چاپ الوارت]، ص ۱۶۳.
۲۸۳. بخاری، تاریخ کبیر، ج ۴، ص ۹۳.
۲۸۴. ذهبی، پیشین، ص ۷۰؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۱ و ۳۴۲؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۷۹.
۲۸۵. ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۷۸؛ ابن عبدالحکم، فتوح مصر و اخبارها، [چاپ نوری]، ص ۱۰۴.
۲۸۶. ذهبی، پیشین، ص ۷۰ و ۷۱؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲۸۷. ابو نعیم، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۱.
۲۸۸. نور (۲۴)، آیه ۱۱.
۲۸۹. ذهبی، پیشین، ص ۷۲.
۲۹۰. یانعی، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
۲۹۱. ذهبی، پیشین، ص ۷۲؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۴؛ ابونعیم، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۳.
۲۹۲. ذهبی، پیشین، ص ۶۹؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۱ و در حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۳۶۳ آمده است: «نمی‌خواستیم از زهری حدیث بنویسیم تا این‌که هشام زهری را وادار کرد، و او برای فرزندان هشام اقدام به نوشتن حدیث کرد و دیگران نیز حدیث را نوشتند». زهری گفته است: «نوشتن را دوست نداشتیم تا این‌که سلطان ما را بدان واداشت و من نیز خوش نداشتم که مردم را محروم سازم».
۲۹۳. بنگرید به همین مقاله.
۲۹۴. ذهبی، پیشین، ص ۷۲ و ۷۳.
۲۹۵. ابن کثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۴۴.
۲۹۶. ذهبی، پیشین، ص ۶۹ و ۷۰.
۲۹۷. ابن جوزی، پیشین، ج ۲، ص ۷۸؛ ابونعیم، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۰.

منابع

- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، (لیدن، بی‌نا، بی‌تا).
- ابن الکلبی، کتاب الاصنام، ن. احمد زکی باشا، (لایپزیگ، بی‌نا، ۱۹۴۱).
- _____، جمهرة الانساب (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا).
- ابن الندیم، الفهرست، ن. فلوجل، (لایپزیگ، بی‌نا، بی‌تا).
- ابن جوزی، عبدالرحمن، صفوة الصفوة، جزءان، (حیدرآباد دکن، دائرةالمعارف العثمانیة، ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ هـ).
- ابن خلکان، وفيات الاعیان، جزءان، (قاهره، بولاق، ۱۲۹۹).
- ابن سعد، کتاب الطبقات الکبیر، ن. سخاء، ۹ اجزاء، (لیدن، بی‌نا، ۱۹۰۴ - ۱۹۴۰).

- ابن سيد الناس، *عيون الاثر فى فنون المغازى و الشماليل و السير*، جزءان، (قاهره، بى نا، ١٣٥٦).
- ابن عبدالحكم، *فتوح مصر و اخبارها*، ن. نوري، (ليدن، بى نا، ١٩٢٠).
- ابن قتيبه، *المعارف*، ن. وستنفلد، (قاهره، بى نا، ١٩٣٥).
- ابن كثير، *البداية و النهاية فى التاريخ*، ١٤ جزء، (قاهره، مطبعة السعادة، ١٣٤٨ - ١٣٥٨).
- ابن هشام، *التيجان فى ملوك حمير و اليمن*، (حيدرآباد دكن، بى نا، ١٣٤٧).
- _____، *سيرة سيدنا محمد*، ن. وستنفلد، جزءان، (قاهره، بى نا، ١٩٣٦).
- ابن يوسف (السلطان الملك الاشرف)، *عمر، طرفه الاصحاب فى معرفة الانساب*، ن. سترستين، (دمشق، المجمع العلمى العربى، ١٩٤٩).
- ابو عبيد، *قاسم بن سلام، الاموال*، ن. محمد حامد الفقى، (قاهره، بى نا، ١٣٥٣).
- ابو عبيدة، *معمر بن المثنى، النقاىض*، ن. بغان، ٣ اجزاء، (ليدن، بى نا، ١٩٠٧ - ١٩١٢).
- _____، *مجاز القرآن*، ن. محمد فؤاد سزگين، (قاهره، بى نا، ١٩٥٤) ج ١.
- الاصفهانى، *ابوالفرج، الاغانى*، (قاهره، السامى، بى تا) و (بى جا، دارالكتب، بى نا).
- _____، *الاغانى*، (بى جا، دارالكتب، بى نا).
- الاصفهانى، *ابونعيم، حلية الاولياء*، ١٠ اجزاء، چاپ اول (قاهره، بى نا، ١٩٣٢ - ١٩٣٨).
- الاصفهانى، *حمزة، تاريخ سنن ملوك الارض و الانبياء*، ن. كوتوالد، جزءان، (پترزبورگ، بى نا، ١٨٤٤ - ١٨٤٨).
- بخارى، *صحيح البخارى*، ٨ اجزاء، (قاهره، بولاق، ١٢٩٦ هـ).
- بخارى، *التاريخ الكبير*، (حيدرآباد دكن، دائرة المعارف، ١٣٦٠ - ١٣٦٤ هـ) ج ١ و ٢ و ٤.
- بغدادى، *خطيب، تاريخ بغداد*، ١٤ جزء، (قاهره، بى نا، ١٩٣١).
- بلاذرى، *فتوح البلدان*، ن. دى خويه، (ليدن، بى نا، ١٨٨٦) و (قاهره، بى نا، ١٩٣٢ م).
- _____، *انساب الاشرف*، ن. شلوسنجر، (قدس، بى نا، ١٩٣٦) ج ٤، ق ٢؛ ج ٥ (قدس ١٩٤٠)؛ ج ١١ (بى جا، گريفزولد، ١٨٨٣).
- ثعالبى، *لطائف المعارف*، ن. دى، يونج، (ليدن، بى نا، ١٨٦٧).
- جاحظ، *البيان و التبيين*، ن. عبدالسلام هارون، ٣ اجزاء، (قاهره، بى نا، ١٩٤٨).

- خلیفة، حاجی، كشف الظنون عن اسامی الكتیب والفنون، جزءان، (استانبول، مطبعة الحكومة، ۱۹۴۱-۱۹۴۳).

- دینوری، الاخبار الطوال، ن. کراتشکوفسکی، (لیدن، بی نا، ۱۹۱۲).

- ذهبی، میزان الاعتدال فی تراجم الرجال، ۳ اجزاء، (قاہرہ، بی نا، ۱۳۲۵).

_____، تراجم الرجال، ن. فیشر، (لیدن، بی نا، ۱۸۹۰).

_____، تذکرۃ الحفاظ، ن. مصطفی علی، ۴ اجزاء، (حیدرآباد دکن، دائرۃ المعارف النظامیة، ۱۳۳۳-۱۳۳۴).

- زبیری، مصعب بن عبد اللہ، نسب قریش، ن. لیقی پروفنسال، (قاہرہ، دارالمعارف، ۱۹۵۳).

- سخاوی، الإعلان بالتویخ لمن ذم التاريخ، (دمشق، بی نا، ۱۳۴۹ / ۱۹۳۰ م).

- سمعانی، کتاب الانساب، (لیدن، بی نا، ۱۹۱۲).

- سیوطی، المزہر فی علوم اللغۃ، ن. احمد جاد المولی ورفاقہ، جزءان، (قاہرہ، دار احیاء الکتب العربیة، بی نا).

_____، الشماریخ فی علم التاريخ، ن. سیبولد، (لیدن، بی نا، ۱۸۹۴).

- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، ن. ہ ریتر، (استانبول، بی نا، ۱۹۳۱).

- طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۳۰ جزء، (قاہرہ، بی نا، ۱۹۰۳).

_____، تاریخ الرسل و الملوک، ن. دی خویہ، ۱۵ جزء، (لیدن، بی نا، ۱۸۷۹ - ۱۹۰۱).

- العسقلانی، ابن حجر، تہذیب التہذیب، (حیدرآباد دکن، بی نا، ۱۳۲۵ هـ).

- گلدزیہر، مطالعات اسلامی، Muh - Studien (بی جا، بی نا، بی نا).

- مسعودی، التنبیہ و الاشراف، ن. دی خویہ، (لیدن، بی نا، ۱۸۹۳).

_____، مروج الذهب، ن. دی مینار و دی کرتنی، ۹ اجزاء، (پاریس، بی نا، ۱۸۶۱ - ۱۸۷۶).

- مقدسی، مظہر بن طاہر، البدء و التاريخ، ن. ہوار، ۶ اجزاء، (پاریس، بی نا، ۱۸۹۹ - ۱۹۱۹).

- منقری، نصر بن مزاحم، صفین، (قاہرہ، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۶۵).

- واقدی، المغازی، ن. فون کریمر، (کلکتہ، بی نا، ۱۸۵۶؛ قاہرہ، جماعة نشر الکتب القدیمة، ۱۹۴۸).

- ہمدانی، الاکلیل، ن. اوسکار لوفکون، ابسالاً ۱۹۵۳، ج ۱۰، (ن. محب الدین الخطیب، ۱۳۶۸)، (قاہرہ، بی نا،

(۱۳۶۸).

- ہوروفتس، المغازی الاولى و مؤلفوها، تعریب حسین نصار، (بی جا، بی نا، بی نا).

- یافعی، *مرآة الجنان*، ٤ اجزاء، (حیدرآباد دکن، دائرة المعارف النظامیه، ١٣٣٧ - ١٣٣٩).
- یاقوت، *معجم الادباء*، ن. مرغلیوت، ٧ اجزاء، (لیدن، بی نا، ١٩٠٧ - ١٩٢٧).
- یحیی بن آدم، *الخروج*، (بی جا، بی نا، بی تا).
- یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ن. هوتسما، جزءان، (لیدن، بی نا، ١٨٨٣؛ نجف، مکتبة المرتضویة، ١٣٥٨).